

کالبد شکافی مسائل انتخاباتی در ایران ۴

رژیم جمهوری اسلامی امکان بازگشت به دوره قبل را ندارد ❌

پنجشنبه ۱۲ فروردین ۱۳۸۹ - ۱ آوریل ۲۰۱۰

“ندا حقیقت”

در ادامه بررسی بحث مسائل انتخاباتی در ایران گفت و گویی با “اکبر سیف” عضو جنبش جمهوری خواه دمکرات و لائیک ایران انجام داده ایم.

این فعال سیاسی معتقد است با توجه به شرایطی که برای رژیم جمهوری اسلامی بوجود آمده امکان بازگشت وجود ندارد و این رژیم در هیات کنونی قادر نیست با شیوه های سابق به حیات خود ادامه دهد.

مشروح مصاحبه بدین شرح است:

آیا در جنبش سبز بحثی به عنوان رهبری مطرح است یا خیر؟

قبل از هرچیز باید رهبری را تعریف کنیم. رهبری در قالب پروژه و برنامه مفهوم پیدا می کند. در جنبش اعتراضی گسترده ای که از 22 خرداد بدین سو در پی بروز تقلب در جریان یک انتخاباتی مواجه بودیم، گرایشات و تمایلات مختلفی وجود دارد و متکثر است و پروژه ها یا نیم پروژه ها و برنامه ها یا نیم برنامه های متفاوتی در آن مطرح است. بنابراین سخن گفتن رهبری واحد برای چنین جنبشی غیر واقعی است. اگرچه می شود این مساله را مطرح کرد که به دلیل شرایط مختنق حاکم بر ایران گرایشات و جریانات سیاسی که امکان حضور بیشتری داشتند طبیعتاً حرفهای آنان بیشتر مطرح شده و شنونده های بیشتری داشتند. اصلاح طلبان حکومتی سابق که امکان عبور از فیلتر شورای نگهبان را داشتند و موسوی و کروبی را به عنوان کاندیداهای خو مطرح کردند طبیعتاً از نفوذ بیشتر و چشمگیر تری به نسبت سایر گرایشات برخوردارند ولی گفتن رهبری برای این جنبش متکثر و گسترده که کماکان حالت سیالیت دارد و هنوز از ثبات لازم برخوردار نشده، مقداری زود است.

این جنبش به چه سمتی حرکت می کند و در حال حاضر در چه مرحله ای هست؟

این جنبش فریاد فروخته مردمی است که از 30 سال حاکمیت دینی،

سرکوب، اختناق و تبعیض به تنگ آمده است. اوج فشارها و اختناق ها در دوره ای بود که مرتجع ترین جناح حاکمیت به رهبری احمدی نژاد و اطرافیانش حکومت را به دست گرفته بودند و در جریان انتخابات 22 خرداد دریاچه ای فراهم شد که داد مردم فریاد زده شود.

به تصور من این جنبش در این ابعاد و گستردگی که در سده اخیر ایران به نوعی بعد از انقلاب مشروطیت و بعد از نهضت ملی سالهای 30 به رهبری دکتر مصدق و سپس انقلاب بهمن، چهارمین تحول اساسی و گسترده بود که بازتاب ملی و بین المللی وسیعی داشته است و سیمای سیاسی جامعه ما را در سطح داخلی و خارجی و در سطح اپوزسیون دگرگون کرده است. در راستای این جنبش یک برگ جدید گشوده شده و امکان بازگشت به دوره سابق غیر ممکن است، یعنی جمهوری اسلامی در هیات کنونی قادر نیست با همان شیوه ها و روش های سابق به عمر خود ادامه دهد. قطعاً تغییر و دگرگونی لازم است اما این تغییر به چه گونه ای خواهد بود و به چه ترتیبی ادامه خواهد یافت بستگی به عوامل مختلف، تحولات آینده و کنش گران اصلی دارد.

جنبش ممکن است در کوتاه مدت با افت هایی روبرو شود ولی قطعاً در آینده نه چندان دور در ابعاد وسیع تر و گسترده تری تداوم پیدا خواهد کرد به خصوص اینکه ما با جامعه ای پر تحول روبرو هستیم و همچنین با حکومتی مواجه هستیم که با بحرانهای گوناگونی، از بحران عدم مشروعیت گرفته تا مساله انسجام درونی آن و بحران اقتصادی اجتماعی، سیاسی و... روبرو است. مشکل می شود تصور کرد بحرانهایی که اشاره شد با این رژیم مرتفع شود.

در تداوم اعتراضات گسترده خیابانی با جنبش های اجتماعی گسترده ای هم در آینده نه چندان دور روبرو خواهیم شد. کارگران، کارمندان، معلمان به مراتب گسترده تر از سابق به عنوان نیروهای مستقل و با مطالبات مستقل جلو می آید و مجموعه جنبش به سمت جلو پیش می رود و دیکتاتوری و استبداد دینی را با نیروی وسیع تر از چیزی که تا کنون شاهد بودیم به چالش می گیرد.

در حال حاضر نهادهای مدنی، احزاب و تشکل های سیاسی که بتوانند آزادانه به فعالیت سیاسی بپردازند در کشور وجود ندارد، با توجه به این شرایط و وضعیت اپوزسیون خارج کشور چطور ممکن است برنامه ای برای بهبود وضعیت و پیشرفت اهداف سیاسی تدوین شود؟

همانطور که در بخش قبلی مطرح کردم ما با جنبش وسیع، گسترده و متکثر روبرو هستیم و گرایشهای مختلفی در جنبش حضور دارد، اگر چه همه اینها برای تغییر وضع موجود و به نوعی مخالفت با استبداد دینی و دیکتاتوری حرکت می کنند اما مبارزه با دیکتاتور و استبداد

دینی کم و کیف های مختلفی دارد. در این جنبش گرایشی وجود دارد که کماکان تغییر وضع موجود را در کادر قانون اساسی و رهبری نخستین پایه گذار این جمهوری (آیت الله خمینی) جستجو می کند اما در عین حال گرایشات دیگری وجود دارد که نیرومندتر، رادیکالتر و ساختار شکن هستند. این جنبش در حال پیشرفت است و برنامه و راه حل هم قبل از هر چیزی از داخل کشور و توسط مبارزینی که مستقیماً در کوران مبارزه قرار دارند مطرح می شود، خارج کشور نیز متناسب با توان و امکاناتش در حمایت از این جنبش وسیع نقش داشته که اخبار آنرا شاهد هستیم اما تصور من به عنوان یکی از فعالین جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک در خارج کشور این است که این جنبش هر دم بیش از گذشته در مسیر به چالش کشیدن روشن تر و عمیق تر حکومت دینی و در راستای استقرار آزادی و دموکراسی در جامعه ایران که الزاماً در کانال تفکیک دولت و دین عبور می کند، پیش می رود امید ما این است که جنبش در این راستا پیشرفت کند و در راههای متین تر و استوارتری به سمت دموکراسی با مساله تفکیک جدایی دولت و دین پیش رود.

مردم در شعارهای خود مساله "جمهوری ایرانی" و "جدایی دین از دولت" را مطرح کردند، شما نیز شعار جمهوری و لائیسیته را مطرح می کنید. با وجود اشتراکاتی که وجود دارد و پتانسیل هایی که در اختیار دارید چه کارهایی می توانید بکنید که در عمل بتواند به جنبش کمک کند؟

ما به دنبال جمهوری، دموکراسی و لائیسیته هستیم، شعاری که در سطح ایران و توسط بخش رادیکالیزه تر جنبش اعتراضی بصورت جمهوری ایرانی مطرح شده است. جمهوری ایرانی به گمان من قبل از هر چیز در مقابل جمهوری اسلامی و با تکیه بر عرف در مقابل دین مطرح می شود. این مساله به رقم همه ابهاماتی که می تواند با خود داشته باشد اما نقطه عظیمت درستی پی ریخته است (جمهوری عرفی در مقابل جمهوری دینی). جمهوری مبتنی بر عدم تبعیض و برابری حقوق شهروندان در مقابل جمهوری که مبتنی بر تبعیض و نابرابری و تقسیم شهروندان به خودی و غیر خودی استوار است. ما به عنوان جزئی از جنبش وسیع جمهوری خواهی در ایران که از لحاظ محتوا و مضمون قبل از هر چیز خواستار آزادی، دموکراسی و تفکیک دین از دولت است و به این خاطر است که مناسب ترین شکل را جمهوری می داند و هیچگونه نزدیکی و پیوندی با حکومت دینی و ایدئولوژیک ندارد، تلاش می کنیم.

بسیاری از احزاب و نهادها در خارج از کشور تحت نام جمهوری خواهی فعالیت می کنند، آیا تماس هایی با آنها برای تقویت اپوزسیون

برقرار کرده اید و می توانید اتحادی بین همفکران خود بوجود آورید؟

طرفداران ایده جمهوری خواهی، دموکراسی و لائیسیته در داخل و خارج کشور بسیار گسترده هستند. بحث اتحاد عمل و ائتلاف همواره مطرح بوده است اما متأسفانه تفرقی که در سایر گرایشها وجود دارد در این جبهه هم به چشم می خورد ولی کوشش ها برای همکاری ادامه دارد. برگزاری تظاهرات چند هزار نفره 22 بهمن در خارج کشور نیز ثمره همکاری گسترده جمهوری خواهان دموکرات و لائیک بوده است.

حمایت اپوزسیون خارج کشور از مردم ایران در چه سطحی می تواند باشد؟

مبارزه واقعی در ایران است. مردم ما به رقم همه مشکلات ایستادگی و به درستی مطالبات خود را دنبال می کنند. مردم ایران انتظار دارند بخشی از شهروندان ایرانی که به ناگزیر به بیرون رانده شده اند و در زندگی تبعیدی به سر می برند فریادشان که ناشی از درد و رنج و شکنجه است را هر چه رساتر و بلند تر به گوش افکار عمومی جهان برسانند و حمایت نهادها و ارگانهای بین المللی را جلب کنند تا رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی تحت فشار بیشتری قرار گیرد و فشار کمتری به جنبش بوجود آید، این انتظار واقعی است و اپوزسیون خارج از کشور هم به سهم خود تا کنون تلاش های گسترده ای کرده است و این مساله مطرح است که چگونه می توان بیشتر و موثرتر از قبل در حمایت از جنبش اعتراضی نقش ایفا کرد.

کالبد شکافی مسائل انتخاباتی در ایران ۳



نظام جمهوری اسلامی اصلاح پذیر نیست

چهارشنبه ۱۱ فروردین ۱۳۸۹ - ۳۱ مارس ۲۰۱۰

ندا حقیقت

ندای آزادی در ادامه تحلیل و بررسی مسائل انتخاباتی در ایران مصاحبه ای با محمود راسخ افشار یکی از اعضای شورای موقت سوسیالیستهای چپ ایران انجام داده است. در این مصاحبه ضمن ریشه یابی مسائل گذشته سیاسی در ایران به راه حل هایی برای موفق شدن جنبش اخیر در ایران اشاره شده است.

ابتدا لازم می بینیم که تعریفی از سوسیالیسم ارائه شود. سوسیالیسم اندیشه ای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که هدف آن لغو مالکیت خصوصی ابزارهای تولید و برقراری مالکیت اجتماعی بر ابزارهای تولید است. این «مالکیت اجتماعی» ممکن است مستقیم باشد، مانند مالکیت و اداره صنایع توسط شوراهای کارگری، یا غیر مستقیم باشد، از طریق مالکیت و اداره دولتی صنایع.

اگر چه اندیشه های مبتنی بر لغو مالکیت خصوصی پیشینه زیادی در تاریخ دارد ولی جنبش سوسیالیستی بیشتر پس از شکل گیری جنبش کارگری در قرن نوزدهم میلادی اهمیت سیاسی پیدا کرد. در آن قرن حزب های گوناگون که خود را سوسیالیست، سوسیال دموکرات و کمونیست می نامیدند با هدف لغو مالکیت خصوصی در اروپا و امریکا شکل گرفت.

پیروزی شاخه بلشویک حزب سوسیال دموکرات روسیه در انقلاب اکتبر روسیه موجب انشعابی بزرگ در جنبش سوسیالیستی جهان شد و حزب هایی که با روش بلشویک ها موافق نبودند (اغلب با نام حزب سوسیال دموکرات) مدافع حقوق کارگران شدند در حالی که با روش حکومت شوروی مخالفت می کردند. برگزاری تظاهرات و راهپیمائی اول ماه مه در دفاع از حقوق کارگران از فعالیت های همیشگی حزب های سوسیالیست در بیشتر کشورهای جهان است. در قرن بیستم حزب های سوسیالیست یا سوسیال دموکرات (با برنامه هایی که به درجات مختلف سوسیالیستی است) در بسیاری از کشورهای اروپائی به قدرت رسیدند.

شرح مصاحبه :

به چه دلیل شورای سوسیالیستهای چپ ایران نام موقت را برای خود برگزیده است؟

ما امیدوار بودیم در زمان تشکیل شورا زمینه ای برای ایجاد تشکل، حزب یا سازمان بزرگی از چپها ایجاد شود. چپها از یکطرف با سوسیالیست واقعا موجود سر و کار داشتند (روسیه یا استالینی) و از طرفی با سوسیال دموکراسی به شکلی که بعد از 1914 تغییر شکل داد و فعالیت کرد.

بر مبنای منشور ما سوسیالیستی مد نظر است که دموکراتیک و مخالف با استبداد و آنچه که سوسیالیسم به شکل شوروی بیانش بود، باشد و

از افرادی تشکیل شده که دو بخش هستند:
افرادی با سابقه طولانی سیاسی در خارج از کشور از قبل از دوره شاه
(دهه 60 میلادی) یا با سوابق مختلف مارکسیستی
بخش جوانتر که یا اواخر دوره شاه به خارج کشور آمده اند یا پس از
انقلاب

هدف شورای موقت سوسیالیستهای چپ این بود، پراکندگی که در چپ
بوجود آمد را پایان دهد اما این پروژه تا کنون موفق نشده است.
آیا به عقیده شما جامعه فردای ایران می تواند جامعه ای
سوسیالیستی باشد؟

ما آن بخش از جریان سوسیالیستی هستیم که اگر چه آرمان ما جامعه
سوسیالیستی است ولی بر این عقیده نیستیم که سوسیالیست را در هر
جامعه و هر دوره ای می توان پیاده کرد و دیدگاه ما بر مساله
فروپاشی شوروی همین است.

مناسبات اقتصادی که در ایران بوجود می آید مناسبات سرمایه داری
بورژوازی خواهد بود. با توجه به شرایط کنونی جهانی در ایران
سیستم سرمایه داری ادامه خواهد یافت. تا کنون وسایل و مصالح
زندگی سوسیالیستی بوجود نیامده و تز سوسیالیست در یک کشور با
تجربه شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیست موجود ثابت کرد که
سوسیالیست یک مساله جهانی است و در یک یا دو کشور بخصوص عقب
مانده نمی تواند بوجود بیاید.

مساله سوسیالیست یک مساله ارادی نیست که عده ای اراده کنند و در
جایی و در هر زمانی و با هر داده فرهنگی تاریخی بوجود آید و مثل
هر چیز دیگری پیش شرط هایی دارد بطوریکه مارکس و بنیانگذارانی از
این دست این پیش شرط ها را بیان می کنند سطح بسیار بالایی از
تکنولوژی، نیروهای مولد و ثروت و فرهنگ است و از نظر تاریخی حتی
سطح پیشرفت کشورهای غربی به حد لازم نرسیده چه رسد کشوری مثل
ایران. به عنوان مثال شما ممکن است یک معمار تحصیلکرده داشته
باشید که قادر به ساخت مرتفع ترین ساختمان باشد اما اگر به او
مصالحی از قبیل خاک و تیر چوبی بدهید ممکن نیست که بتواند کار
کند. در ایران و جوامعی مانند ایران آنچه مصالح را در اختیار می
گذارد، طبقه کارگر، سطح فرهنگ، تاریخ و مجموعه عوامل چیزی مانند
تیر چوبی و کاه است و اگر خیلی هنر به خرج دهید می توانید جامعه
ای شکل دهید، نه اینکه جامعه سوسیالیستی.

نه اینکه دلمان نمی خواهد جامعه ای سوسیالیستی بوجود آید بلکه
مصالح وجود ندارد. تجربه شوروی نشان می دهد که با فشار و زور نمی
توان چنین آرمانهایی را محقق کرد.

آیا به اعتقاد شما در جامعه ایران مناسبات اقتصادی بصورت سیستم

سرمایه داری شکل خواهد گرفت؟

در حال حاضر ما مناسبات سرمایه داری داریم ولی پوشش خارجی آن سیستم اسلامی است. از نظر تاریخی سرمایه داری جهانی در گسترش خود تمام مناسبات کهنه را در جوامع غیر سرمایه داری به انقراض می کشاند از طریق صدور کالا، سرمایه، فناوری، علم، الگوی مصرف و ... بنابراین جامعه سنتی (اگر اسم آنرا ما قبل سرمایه داری بگذاریم) مناسبات (ارباب و رعیت) از بین رفته و اقتصاد کشور بر سرمایه داری بنا شده است. لذا این مناسبات وجود دارد منتهی موانعی برای رشد آن هست که با از بین رفتن آن در چارچوب بورژوازی راه تکامل معقول تری طی خواهد کرد. سوسیالیستها می گویند شرایط سوسیالیستی وجود ندارد و مناسبات به همین شکل ادامه خواهد یافت.

چگونه می توان در جامعه ای مثل ایران سیاستهای سوسیالیستی پیاده کرد، چنانکه گفتید این جامعه ما قبل سرمایه داری است؟

سیاست سوسیالیستی این است که ما بتوانیم با فشار آوردن سطوح پایین تعادلی ایجاد کنیم یعنی از طریق عدالت اجتماعی که میان نیازهای تولید سرمایه داری از یکطرف و از طرف دیگر رسیدگی به وضع کارگران و زحمت کشان یا به عبارت دیگر از نظر توزیع فرآورده های اجتماعی یک نظام "عدالت اجتماعی" برقرار شود که این دوره در تعادل منطقی قرار گیرد به شکلی که نه سدهایی برای تولید فراهم شود (بیمه، حقوق، مزایا) و نه از طرف دیگر همه چیز در خدمت تولید باشد و مصالح کارگران نادیده گرفته شود. کار ما در جامعه بورژوازی ایجاد چنین تعادلی است یعنی تعادل میان تولید و توزیع.

نظام اقتصادی ایران به شکل کنونی اصلاح پذیر است؟

قبل از اینکه بگوییم نظام اصلاح پذیر است یا نه باید نگاهی کنیم به انقلاب 57 و ارزیابی به جایگاه تاریخی و ماهیت جمهوری اسلامی و وظایف تاریخی که نظام در مقابل آن بر عهده داشته است.

من انقلاب 57 را نه فاجعه و نه توطئه می دانم بلکه یک حلقه ای از جریان تاریخی در ایران می دانم. اولین مبارزه انقلاب 1357 اولین با جنبش تنباکو شروع و از دوبخش تشکیل شد:

1- بخش تحصیلکرده و پیشرو که در جامعه اقلیتی را تشکیل می داد و رو به گسترش و پیشرفت بود.

2- نیروهای جامعه کهنه ایران که شامل روستائیان، فعالان تجاری بازار و کسبه و از نظر اعتقادی روحانیت غیر درباری می شد.

ائتلافی بین این دو نیرو بوجود آمد که آغاز آن جنبش تنباکو بود.

هدف این دو ائتلاف چه بود؟

هدف مبارزه و قطع نفوذ سلطه بیگانه بود. بخش تحصیلکرده و متعلق به جامعه مدرن ایران نفوذ و سلطه بیگانه در ایران را که بر عوامل

ارتجاعی داخلی مثل ملاکان بزرگ بخشهایی از بازار و دربار این نیرو استوار بود را مانعی می دانست در راه پیشرفت اقتصادی سیاسی اجتماعی و فرهنگی ایران و از طرفی یک نیرو به سرکردگی روحانیت مخالف نفوذ خارجی نبود تنها از این نظر که نفوذ خارجی ها در دربار و دستگاه حکومتی را عاملی برای قطع روحانیت در حکومت می دانست. در نهایت هدف تامین استقلال ایران بود. دشمن واحد بیگانه بود و نیروی اصلی انگلیس و بعدها آمریکا بود.

این ائتلاف بارها به موفقیت موقت دست یافت (جنبش تنباکو، انقلاب مشروطه، مجالس اول تا پنجم، ملی شدن صنعت نفت که در نهایت به انقلاب سال 57 انجامید).

تا انقلاب 1357 برای این دو بخش تقسیم کار ضمنی وجود داشت، هروقت این ائتلاف به موفقیت می رسید عناصر مدرن امور اداره مملکت در بخشهای وزارت و وکالت را بدست می گرفتند و روحانیت نقش بسیج مردم با تکیه بر اسطوره های مذهبی را بر عهده داشت و از زبان مذهب استفاده می کرد که مردم را سیاسی کرده وعلیه نظام حاکم بشورانند. از آنجا که هدف اصلی استقلال بود و دو گروه تصور می کردند که اگر سلطه بیگانه از ایران قطع شود مساله آزادی و دموکراسی و پیشرفت خود به خود تامین خواهد شد لذا در بین این دو نیرو هیچگاه بحث اقتصاد سیاسی و فرهنگ گفتمانی صورت نمی گرفت و حتی هر دو نیرو مظاهر تمدن جدید را که به دست رضا شاه یا پسرش بوجود آمد به یک نوع چون پدیده خدمت به بیگانه است نفی می کردند نه اینکه چون به نفع مردم ایران است.

این دو نیرو از دو موضع کاملاً متضاد با هم ائتلاف کرده بودند و با سلطه بیگانه و عوامل بومی آن مبارزه می کردند یکی از موضع از بین بردن موانع پیشرفت و دیگری از موضع ضدیت از پیشرفت و بازگشت به گذشته ولی وجود دشمن خارجی روی تناقض سرپوش می گذاشت و در اتحاد طرفین از هم سوال نمی کردند چرا مبارزه می کنید و هر کدام درک دیگری از امپریالیسم داشت.

در انقلاب 1357 برای اولین بار پیروزی کامل بود. نه تنها سلطه بیگانه از بین رفت بلکه مرکز نفوذ عامل بیگانه (دربار و هیات حاکمه) از اریکه قدرت به زیر کشیده شد بنابراین از فردای پیروزی انقلاب این ائتلافی که بوجود آمده بود ائتلاف متناقض و متضاد بود. از آنجایی که اداره کامل مملکت دست این ائتلاف می افتاد دیگر نمی توانست روی تناقض ها سرپوش بگذارد و یکی باید بر دیگری پیروز می شد. در نتیجه دولت اول بازرگان بوجود آمد و دولت بازرگان دولت جبهه ملی بود که خودش مجموعه تناقضات بود و یکی از این مجموعه تناقضات فرد بازرگان بود، بازرگان فردی مذهبی بود و بین این دو

قطب کشیده می شد. حفظ اسلام و پیشرفت و از طرفی مواضعی نظیری فردی همچون دکتر سنجابی که از نیروهای لائیک بود. این دولت نمی توانست دوام بیاورد چون نیروی اصلی رادیکال را روستائیان مهاجری تشکیل می دادند که در اطراف تهران و یا شهرهای بزرگ زندگی می کردند یعنی افرادی که پس از شکست انقلاب سفید به شهرها روی آوردند و چون رهبری منسجمی نداشتند رهبری خمینی روی اینها سرپوش گذاشت.

افرادی نظیر دکتر سحابی معتقدند که تجربه انقلابی دوباره برای ایران مناسب نخواهد بود بلکه باید از طریق اصلاحات امور را پیش برد، آیا باید پروژه اصلاحات را در پیش گرفت یا دوباره بر علیه ساختار مخدوش موجود جمهوری اسلامی انقلاب کرد؟ به نظر برخی اصلاح طلبان انقلاب همه چیز را بر هم می زند و به نفع جامعه نخواهد بود.

مذهب در جامعه ما قبل از سرمایه داری یک شکل و ساختار دارد که در نتیجه قرنهای انطباق با شرایط اقتصادی اجتماعی قوام پیدا کرده است. بنابراین اگر جامعه ایران بخواهد از جامعه ما قبل سرمایه داری به سرمایه داری گام بگذارد لازمه اش این است که در مذهب تغییراتی روی دهد که بتواند با نیاز جامعه سرمایه داری انطباق پیدا کند. در اروپا همین روند بوجود می آید یعنی از طریق جنبش لوتر (پروتستان) فردیت فرد مسیحی را در مقابل کلیسا تامین می کند و آوردن این تز که فرد مسیحی برای ارتباط به خدا نیاز به واسطه ندارد به ساختار فئودالی کلیسا ضربه می زند. بنابراین وظیفه انقلاب اسلامی از یکطرف روشنگری عملی توده های مردم نسبت به مذهب اسلام به عنوان یک الگوی اداره اجتماعی و از طرف دیگر روشنگری در زمینه خرافات مذهبی و به ویژه شناسایی قشر روحانیت سنتی است.

در واقع می شود ادعا کرد که خمینی ناخواسته بزرگترین روشنگر تاریخ مدرن در ایران بود؛ روشنگری که خمینی و نظام پس از او نسبت به قشر روحانیت و ناتوانی و عدم کفایت این قشر و پیروانش بوجود آورد. قوانین اقتصادی و اجتماعی بر اساس شریعت اسلام همه برای جامعه دیگری شکل گرفته بود و در ظرف 30 سال حکومت جمهوری اسلامی حتی عقب مانده ترین قشرهای اجتماعی را هم به ماهیت نظام واقف کرد. برخلاف نظر دکتر سحابی جمهوری اسلامی این وظیفه تاریخی بر عهده اش نبود که عامل ترقی و پیشرفت ایران شود بلکه از یکطرف نشان دادن عملی این واقعیت که مذهب به حوزه خصوصی افراد مربوط می شود بنابراین ضرورت جدا بودن دین از دولت از یکسو و از سوی دیگر زمینه سازی برای دستکم آغاز ایجاد آن تغییراتی که در فقه شیعه که این مذهب را برای جامعه سرمایه داری آماده می سازد و نمونه آن افرادی مانند آیت الله منتظری، کدیور، اشکوری، سروش و غیره هستند. آیت الله منتظری تغییراتی را در اصول فقه شیعه بدعت گذاشت

و حق را جایگزین تکلیف کرد یا در بحث آزادی عقیده حتی وی با آزادی مذهب بهائیت نیز تا اندازه ای توافق داشت و اینکه وظیفه فقه این است که امر به معروف کند نه اینکه مردم را مجبور به پیروی از دستورات مذهبی که این یا آن فقیه تشخیص می دهد، کند. آیا بطور کلی نظام جمهوری اسلامی اصلاح پذیر است؟

این نظام اصلاح پذیر نیست به این دلیل که یک نظام آئینی یا دکترین نظامی است که بر یک یا دو اصل بنا می شود مثلا نظام سوسیالیسم واقعا موجود شوروی نظامی بود که بر دکترین حکومت تک حزبی (حکومت حزب کمونیسم) استوار بود و زمانی که گورباچف بر آن شد که اصلاحی بر این امر ایجاد کند و به ترکیب این آئین دست بزند یعنی حکومت تک حزبی را بردارد و احزاب را آزاد کند تمام بنای ساختاری دولت شوروی در هم ریخت و بجای اصلاحات، کل نظام از بین رفت.

در نظام جمهوری اسلامی این دکترین یا آئین ولایت مطلقه فقیه است حال اگر منظور از "اصلاحات" اصلاح طلبان حفظ ولایت فقیه از یکطرف و از طرف دیگر تقویت جمهوریت در نظام باشد، این دو بخش قابل جمع شدن با هم نیستند. درحقیقت از روز اول تاسیس جمهوری اسلامی بر روی یک تضاد و تناقض بنا شد. اسلامی بودن از یکطرف و جمهوری بودن از طرف دیگر. در این سی سال این تناقض به نوعی با هم مدارا کردند. هر چند این تناقضات در مواقع بحرانی با دخالت آیت الله خمینی حل شده بود، اما ادامه داشت. جناح اصلاح طلبی جناحی است که خواهان تقویت بخش جمهوری است ولی قانون اساسی جمهوری اسلامی طوری تنظیم شده است که قدرت مطلقه در اختیار ولی فقیه است. اگر جمهوریت بخواهد بر ولی فقیه غلبه کند احتیاج به نیرو دارد یعنی مردم را در مقابل حاکمیت بسیج کرده و اراده جمهوریت را به زور به حکومت تحمیل کند. با توجه به اینکه اکثریت مردم با توجه به واقعیات اصل نظام را قابل پذیرش نمی دانند می خواهند کل نظام را از بین ببرند. در واقع چرا باید نظام حفظ شود؟!

اگر تصور این باشد که مردم برای اصلاحات بسیج شده اند، بسیار بعید به نظر می رسد. از طرفی تجربه تاریخ ما این است که در ظرف 120 سال تجربه مبارزه برای آزادی هر بار که حاکمیت مستبد آغاز به عقب نشینی کرده مردم تا براندازی نظام پیش رفته اند و اینبار نیز استثنا نخواهد بود. همچنین باید در نظر داشته باشیم که حاکمان کنونی از آنچنان امتیازات اقتصادی سیاسی اجتماعی برخوردارند که به سادگی حاضر به مصالحه و عقب نشینی نخواهند بود زیرا می دانند هر عقب نشینی برابر با نابود شدنشان است و باید در نظر داشت که با مقاومتی که مردم در 9 ماه گذشته از خود نشان دادند جدای از ظلم و ستمی که سران نظام در سی سال گذشته داشتند در این مدت روشن

است که مردم آنها را پای میز محاکمه و سوال و جواب خواهند کشاند، بنابراین به نظر من این نظام یا خواهد بود یا خیر و حد وسطی وجود نخواهد داشت.

صرفنظر از شباهتها یا تفاوتهای انقلاب فرانسه با جنبش اخیر ایران باید گفت افرادی نظیر میرابو، مارا، دانتون و ریسپیر با تاثیر پذیری از ایده های فیلسوفان عصر روشنگری نظیر ولتر و روسو علیه سلطنت مطلقه لویی شانزدهم طغیان کردند اما انقلاب فرانسه رهبری قدرتمند و واحد نداشت، آیا جنبش اخیر ایران رهبر دارد یا لااقل نیاز به رهبری در این جنبش وجود دارد؟

برای اولین بار مبارزه داخلی است یعنی یک بخش از جامعه با بخش دیگر می جنگد. نیروی عمده صحنه قشر متوسط شهری است که اغلب تحصیلکرده، جوان با شناخت گسترده جهان و آگاهی است و طبقات دیگر جامعه نظیر کارگران و بخشی از مردم شهرستانها و حتی تهران بطور فعال نقش ندارند. برای قشر متوسط، آزادی و حق تعیین سرنوشت مفهوم روشنی است اما این مفاهیم بین طبقه کارگران و روستاها و حتی تهران چنین نیرویی نیست که آنان را به مبارزات بکشاند و اغلب اعتصابات کارگری و صنفی رهبری ندارد که این دو بخش را به هم وصل کند.

در مبارزات تا سال 1357 شعارها و علائم روشن شناخته بود. "استقلال و آزادی" شعار و خواسته مشترک مردم بود اما اینبار مبارزه خیلی پیچیده تر است. در ایران سابقه حزبی و سازمان های سیاسی با عمر طولانی نداریم و چندگانگی جنبش اصلاح طلبان و ساختار شکنان و کسانی که خواهان براندازی اند سایه روشن های زیادی از نظر طبقاتی است و خواسته های اقتصادی و اجتماعی شکل نگرفته است. اگر فازبندی کنیم جنبش فاز اول یعنی اعلام موجودیت را گذرانده است که عامل و نه علت آن تقلب در انتخابات است و فاز دوم آن فاز تثبیت است. فاز سوم فاز سیاسی شدن جنبش است. در واقع جنبش در این دو فاز اعتراضی بوده است (رای مرا پس بده). ولی تجربه این مدت مبارزه و تا اوج آن عاشر را کم کم برای شرکت کنندگان مشخص می کند که فقط از طریق تظاهرات خیابانی نمی توان نظام را از بین برد و با شعارهای خوش بینانه نمی توان به مقصود رسید. در این مرحله این مساله مطرح می شود که جنبش کنونی از یکطرف و از طرف دیگر مبارزه با نظام خودکامه استبدادی که تنها راه حل آن مقاومت تا به آخر است و بسیار سازمان یافته و متشکل است بدون داشتن رهبری (فردی، حزبی یا سازمانی) نمی شود پیش بینی کرد که به چه شکل مبارزه خواهد کرد و پیش خواهد رفت. یعنی نظام جمهوری اسلامی برود و بعد چه نظامی باید

عرضه شود به همین دلیل در مقاله ها بحث طرح قانون اساسی مطرح می شود. در اینجا ضرورت تشکل ها، سازمانها و احزاب سیاسی مطرح می شود که نمی توان پیش بینی کرد به چه صورت خواهد بود. جنبش بدون داشتن رهبری سیاسی که بتواند حلقه های جدا را از طریق برنامه دولت جانشین و تضمین استمرار برنامه تاکتیک و استراتژی مبارزه تغییر دهد، به نتیجه نخواهد رسید و حدس من این است که بر خلاف دورانهای تا سال 57 جریانهای چپ ملی، لائیک، بورژوازی و خرده بورژوازی کارگران و غیره دور یک رهبری واحد جمع نمی شوند تا منافع و خواسته های مختلف در یک صف قرار گیرد.

فکر می کنم موسوی و کروبی به انتهای جاده رسیده اند. دو استراتژی وجود دارد اول اینکه در درون نظام عمل کند که تاکتیک های آن محدودیت دارد دوم اینکه بر سر براندازی نظام مبارزه کند که تاکتیک ها بر روی آن باز است. استراتژی اول کم کم به انتها می رسد و میدان عمل دیگری در پیش روی آن نمانده است چنانچه بحث رفتن موسوی و کروبی به سمت تاکتیک دوم پیش می آید. به طبع هر چه حاکمیت بیشتر در مقابل هر تغییر که حتی خودی ها طلب می کنند مقاومت به خرج بدهد حرکت به سمت تاکتیک دوم بیشتر سو خواهد یافت و کم کم عناصری از اصلاح طلبان به این نتیجه می رسند که نظام اصلاح پذیر نیست و دو راه دارند اینکه یا کنار بکشند یا به استراتژی دیگر بپیوندند یعنی مشکل خود نظام جمهوری اسلامی است.

باید شکل مبارزه عوض شده و رادیکالیزه شود. تمام انقلاب ها با خواسته های پایین شروع شده اند ولی مقاومت حاکمیت جنبش را رادیکال تر می کند دوره شاه هم همینطور بود هر چه شاه بیشتر مقاومت کرد جنبش رادیکال تر شد و شاه زمانی صدای انقلاب را شنید که نتوانست کاری از پیش ببرد. الان شوق نیرویی که فکر می کردند از یک تظاهرات به تظاهرات دیگر می توان کاری از پیش برد به سمت عقلانیت سوق پیدا کرده است. یادمان نرود شاه در نهایت با اعتصابات کارگران صنعت نفت به زانو درآمد و در نهایت نظام را می توان از طریق شریانهای حیاتی مستاصل کرد آنهم در زمینه اقتصادی نظیر بستن بازار، اعتصاب کارگران و غیره که اینها همه سازماندهی سیاسی می خواهد. جنبش رهبری ندارد و موسوی و کروبی لنگ لنگان در آخر جنبش حرکت می کنند ولی یک عده از روشنفکران لائیک مذهبی جنبش را هل می دهند و وادار می کنند که بیانیه دهند. مبارزه دراز مدت خواهد بود. الان به دوره ای از تعقل، تفکر، بازبینی و برداشت واقع تری از نیروهای خودی و کمبودهایی که در جنبش است می رسیم. آیا این مشکلات در خارج کشور حل می شود یا خیر معلوم نیست. در داخل امکان ایجاد سازمانهای علنی بعید به نظر می رسد ولی کمبود جریانهای

سیاسی و رهبری سیاسی مشهود است و عناصر سیاسی از درون یا بیرون چگونه این کمبودها را جبران خواهند کرد، باید منتظر ماند. در سال 1357 هیچ نیرو و حزب سیاسی وجود نداشت که حامل آزادی و دموکراسی باشد. آلترناتیو آزادی خواهی وجود نداشت. مردم می گفتند آزادی و دموکراسی می خواهند ولی معنای آنرا نمی دانستند. مبارزه امپریالیستی به پایان رسید اما مساله دیگری یعنی وارد شدن به مبارزات داخلی پیش آمد.

در حال حاضر شرایط کشور به گونه ای تغییر یافته است. درصد شهرنشینی افزایش یافته و بحث ارتباطات رسانه ای حکم فرما شده است ضمن اینکه مردم در طی 30 سال با گوشت و پوست و خون خود لمس کرده اند که حکومت دینی یعنی استبداد، زور و فاسد کردن مذهب، همه اینها دستاوردهای خوبی است.

ا بهامات «سکولاریسم»

«سکولاریسم» نواندیشان دینی، اصلاح طلبان غیر دینی و... جدایی  دولت و دین (لائسیته)

دوشنبه ۹ فروردین ۱۳۸۹ - ۲۹ مارس ۲۰۱۰

شیدان وثیق

cvassigh@wanadoo.fr

ما هرگز چیزها را نمی یابیم، بلکه همواره در پی یافتن چیزهاییم
پاسکال - اندیشه‌ها

«در عصر جدید، سکولاریسم به معنای کنار گذاشتن آگاهانه‌ی دین از صحنه‌ی معیشت و سیاست معرفی شده است. حکومت سکولار، حکومتی است که با دین ضدیت ندارد، اما دین را نه مبنای مشروعیت خود قرار می‌دهد و نه مبنای عمل.....»

«سکولاریسم» گمراه کننده

در زمانی که بسیاری از نظریه پردازان غربی، حداقل از نیمه‌ی دوم

سده بیستم، سکولاریزاسیونی را که مقوله‌ی ابداعی مسیحیت و کلیسای مسیح است و مدرنیته آن را در توضیح فرایند برآمدن خود به کار برده است، مورد بحث و بازنگری قرار داده‌اند و اعتبار آن را به دلیل ابهامات و چند معنایی‌اش به زیر پرسش برده‌اند، در جنبش سیاسی کنونی ایران، برعکس، این واژه از اقبالی بلند برخوردار شده است. «سکولار» و «سکولاریسم»، چون شعار، برنامه و هدف، در سخنوری‌ها و بیانیه‌ها، با استقبال روزافزون بخشی از نواندیشان دینی و اپوزیسیون غیر دینی روبه‌رو شده است. و این در حالی است که سی سال حکومت دینی در ایران و جنبش اعتراضی اخیر مسأله‌ی جدایی دولت و دین (لایسیته) یا خروج از تئوکراسی را به بغرنج مرکزی مبارزه‌ی سیاسی- اجتماعی ما تبدیل کرده است.

میدانیم که در غرب، پاره‌ای از نظریه پردازان اصلی دفاع از مدرنیته و یا نقد آن، و نه کم‌ترین آن‌ها، از به کار بردن سکولاریزاسیون برای تبیین و توضیح فرایند گذار از قرون وسطی به عصر نو و به طریق اولی از به کار بردن «سکولاریسم» که اختراعی ایدئولوژیکی- آنگلوساکسونی از سکولاریزاسیون فرانسوی- آلمانی است، خودداری کرده‌اند. هگل، نه از واژه‌های آلمانی Säkularisation یا Säkularisierung، بلکه، در همه جا، از اصطلاح Verweltlichung (دنیوی شدن) استفاده می‌کرد. نظریه‌پرداز Entzauberung der Welt (جادوزدایی جهان) و فرایند تکوین خردگرایی و روح سرمایه‌داری در غرب، ماکس وبر، کم‌ترین بار (تنها در سه جا در اثر مشهورش به نام اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری) از سکولاریزاسیون و آن هم به معنای گیتی‌گرایی پروتستانیسم یا کالوینیسم - و نه حتی یک بار از «سکولاریسم» - صحبت می‌کند. سرانجام، دو فیلسوف به نام سده بیستم، یکی هایدگر، از «سکولاریزاسیون گمراه کننده» و دیگری دریدا، از «مضامین خیلی مسیحی سکولاریزاسیون» نام می‌برند. (1)

این‌ها همه باید ما را در «مصرف» بیرویه‌ی دو واژه سکولاریزاسیون و «سکولاریسم» به فکر و تأمل وادارند. آن هم در شرایطی که امروز در ایران، به ویژه این واژه‌ی دومی، چه در پشتیبانی از آن و چه در مخالفت با آن، به ابزاری تبلیغی در دست نیروهای سیاسی تبدیل شده است؛ از حاکمان جمهوری اسلامی و دستگاه روحانیت... تا اصلاح‌طلبان و نواندیشان دینی در داخل کشور و از اینان تا اصلاح‌طلبان غیر دینی و بخش‌هایی از اپوزیسیون رادیکال در خارج از کشور.

در این باره، ما به کرات گفته‌ایم و نوشته‌ایم - از جمله در کتاب لایسیته چیست؟ و در نوشتاری تحت عنوان مداخله‌ای در جدل سکولاریزاسیون در ایران (2) - که سکولاریزاسیون (و «سکولاریسم» که اصطلاحی نارواست)، جدایی دولت و دین نبوده و نیست. این را همواره

خودِ نظریه‌پردازان سکولاریزاسیون در غرب مطرح کرده‌اند و تمایز آن را با لائیسیته که به معنای جدایی دولت (State, Etat) و دین (شریعت و نهاد دین) است، مطرح کرده‌اند. این حقیقت را نیز نواندیشان دینی و اپوزیسیون اصلاح‌طلب غیر دینی درک کرده‌اند. به طوری که اینان حاضرند بارها سوگند به «سکولاریسم» (یا «سکولاریسم» سیاسی) یاد کنند ولی حتا یک بار نام لائیک یا لائیسیته را بر زبان نیاورند.

امروز، در جنبش سیاسی ایران و در یک تقسیم‌بندی کلی، سه گونه دریافت و استفاده از «سکولاریسم» را می‌توان تشخیص و تمیز داد. یک دسته، نواندیشان دینی چون عبدالکریم سروش، امضا کنندگان بیانیه 5 تن از روشنفکران و غیره هستند که در بینش و گفتمان‌شان، «سکولاریسم» به معنای حکومت دینی دموکراتیک یا جمهوری اسلامی سکولار است. از سوی دیگر، در بینش و گفتمان اپوزیسیون اصلاح‌طلب غیر دینی، به ویژه در خارج از کشور، «سکولاریسم» به «فرمولی» کمتر دافعه برانگیز در خدمت به سیاست اتحاد با اصلاح‌طلبان جمهوری اسلامی در داخل کشور تبدیل است. اما بخش سومی از اپوزیسیون نیز وجود دارد که در جرگه‌ی دو گروه پیشین جای نمی‌گیرد ولی به دلیل عدم شناخت از معناهای سکولاریزاسیون و تمایز آن‌ها با لائیسیته، «سکولاریسم» را جدایی دولت و دین می‌پندارد. جدل ما در این جا، کمتر با این گروه آخری است چون اختلاف با اینان بیشتر بر سر کاربرد نابجا و ناروای مفهومی است که به جای جدایی دولت و دین به کار می‌برند.

با این همه، مساله، تنها در فهم این افراد و سازمان‌ها از «سکولاریسم» و در مواضع سیاسی آن‌ها نیست، بلکه ایراد، در عین حال، در خودِ مفهومی است که دارای ابهام است. مشکل در چند بُعدی و چند معنایی مقوله‌ای است که به تفسیرهای متضاد، میدان و امکان می‌دهد و در نتیجه راه را برای حفظ گونه‌ای استمرار پیوند دولت و دین در ایران هموار می‌سازد. از این روست که ما به جای مقوله‌ای تفسیربرانگیز چون سکولاریزاسیون (و به طریق اولی «سکولاریسم»)، همواره از لائیسیته چون ترجمان شفاف و بی‌شبهی «جدایی دولت و دین» صحبت کرده و می‌کنیم. به جای مفاهیمی دوپهل و ابهام برانگیز چون سکولار و جمهوری سکولار که تن به تعاریف و تفاسیر گوناگون و متضاد و حتا دینی و الهیاتی می‌دهند، از لائیک و جمهوری دموکراتیک لائیک دفاع کرده و می‌کنیم.

«سکولاریسم» عبدالکریم سروش و نواندیشان دینی: «حکومت دموکراتیک دینی»

عبدالکریم سروش، چندی پیش، در گفت‌وگویی (3) پیرامون «سکولاریسم» و

مناسبات دولت و دین در نظام مطلوب، نظر خود و پاره‌ای از نواندیشان دینی را با صراحتی بیشتر نسبت به گذشته بیان کرده است. آن چه که از گفته‌های امروز او به روشنی هویدا است این است که نواندیشان دینی چون خود او، با این که می‌خواهند از استبداد دینی خارج شده و به جمهوری و دموکراسی روی آورند، اما همواره و در عین حال نمی‌خواهند بند ناف پیوند دین، روحانیت و شریعت را با دولت و Res publica (امر عمومی، امر جمهور) قطع کنند. آن‌ها دموکراسی و حقوق بشری را می‌خواهند که با دین و شریعت اسلام منافات نداشته باشد. جمهوری سکولار مطلوب و مورد نظر اینان، در حقیقت، «هماهنگی» و «تفاهم» جمهوری و دموکراسی با اسلام است. آن چه که می‌توان «جمهوری اسلامی سکولار» یا «سکولاریسم دینی» نامید. در این جا معناهای مختلف و متضاد سکولار و «سکولاریسم» به یاری سروش و دین‌باوران برای پاسداری از اقتدار دین بر جامعه می‌آیند. در آن مصاحبه می‌خوانیم که:

«به طور کلی دو گونه سکولاریزم داریم، سکولاریزم سیاسی و سکولاریزم فلسفی. سکولاریزم سیاسی یعنی انسان، نهاد دین را از نهاد دولت جدا کند و حکومت نسبت به تمام فرقه‌ها و مذاهب نگاه یکسان داشته باشد و تكثر آنها را به رسمیت شناخته و نسبت به همه آنها بی‌طرف باشد. سکولاریزم سیاسی را می‌دانیم و به این معنا بسیاری از مذهبی‌ها سکولار سیاسی هستند و چنین بی‌طرفی سیاسی را در حضور عقاید مختلف و متکثر به رسمیت می‌شناسند و بر آن صحنه می‌گذارند. اما سکولاریزم دیگری داریم با نام سکولاریزم فلسفی که معادل با بی‌دینی و بی‌اعتقادی به دیانت است و نوعی ماتریالیزم (ماده‌گرایی) است. این نوع سکولاریزم با اندیشه‌ی دینی غیر قابل جمع است. یکی قائل به اثبات دین است و دیگری قائل به نفی دین و جمع بین نفی و اثبات غیرممکن است.»

من پایین‌تر اشاره خواهم داد که تقسیم بندی فوق، یعنی تجزیه‌ی سکولاریزاسیون و «سکولاریسم» به دو وجه سیاسی و فلسفی و تعریفی که از آن‌ها ارایه شده است، نادرست و اختیاری است و با آن چه که صاحب‌نظران اصلی سکولاریزاسیون در مورد این مقوله - فرایند اجتماعی- سیاسی تا کنون گفته‌اند و با آن چه که در مدرنیته‌ی غرب روی داده است همخوانی ندارد. اما پیش از این، لازم است که اشاره‌ای کوتاه به تحول فکری سروش در باره‌ی «سکولاریسم» کنیم. اگر امروز او «سکولاریسم» را به دو وجه سیاسی و فلسفی تجزیه می‌کند و به اصطلاح «سکولاریسم» سیاسی را مورد تأیید قرار می‌دهد و «سکولاریسم» فلسفی را رد می‌کند، در گذشته‌ای نه چندان دور، او «سکولاریسم» را یکدست می‌پنداشت و آن را چون پدیداری ضد دین، در کلیت‌اش نفی می‌کرد.

عبدالکریم سروش، در دو متن، یکی: دین و دنیای جدید (1374) و دیگری: معنا و مبنای سکولاریسم (1382)، دریافت یکسویه از «سکولاریسم» یکپارچه خود را چنین بیان می‌کرد:

«در عصر جدید، سکولاریسم به معنای کنار گذاشتن آگاهانه‌ی دین از صحنه‌ی معیشت و سیاست معرفی شده است. حکومت سکولار، حکومتی است که با دین ضدیت ندارد، اما دین را نه مبنای مشروعیت خود قرار می‌دهد و نه مبنای عمل.» (4)

«سکولاریسم همه‌ی انگیزه‌ها را غیر دینی می‌کند، از جمله انگیزه‌های سیاسی، انگیزه‌های آموزشی و اصولاً هر انگیزه‌ای را... به این ترتیب سکولاریسم در همه‌ی ابعاد و شئون زندگی پیاده می‌شود... و در واقع... جای مذهب را می‌گیرد. این که می‌گویند سکولاریسم ضد مذهب نیست البته سخن درستی است، سکولاریسم ضد مذهب نیست، اما بدتر از ضد مذهب است. برای این که رقیب و جانشین مذهب است... سکولاریسم به این معنا جای دین را پر کرده است. سکولاریسم انگیزه برای عمل به شما می‌دهد، انگیزه‌ای که دیگر احتیاجی به دین باقی نمی‌گذارد. به اندیشه‌ی شما رنگ دنیوی می‌زند، به طوری که رنگ دینی را از آن می‌زداید.» (5)

در این جا، سروش معنا و مبنای «سکولاریسم» را به یکی از دامنه‌های آن فرو می‌کاهد: «غیر دینی»، «علمی» و «عقلانی» شدن همه چیز در عصر جدید، از اندیشه‌ها و انگیزه‌ها تا معیشت و حکومت؛ آن هم در یک تعبیر رایج و مطلق‌گرایانه از عقلانیت و علمانیت غربی. بر پایه‌ی چنین تعریفی یک سویه از «سکولاریسم» است که او می‌تواند به نتیجه‌گیری دلخواه خود برسد، یعنی با مطلق کردن «سکولاریسم» چون «عقل‌گرایی محض»، «نفع طلبی» و با فروکاستن این پدیده به «دنیای کوچک» انسان «جدید» «متصرف» در برابر عالم «انسان دیندار»، سخن از «راه خروج از سکولاریسم» راند:

«اگر ... آدمی مسخر این اندیشه سکولار شود... عالم آدمی خیلی کوچک‌تر خواهد شد... از عقلانیت محض یک نوع خودخواهی بیرون می‌آید... آیا این همان راهی نیست که اخلاق سکولار جدید در پیش گرفته است و با طرح کردن فواید و لذات افعال (یوتی لی تاريسم) و کشف رابط‌های آنها به نحو عقلی و تجربی، اخلاق را عاری و فارغ از اندیشه‌ی خدا کرده است... و فقط از سود و زیان افعال سخن می‌گوید؟... قصه‌ی سکولاریسم قصه‌ی عقل غیر دینی است... اگر دریدنی باشد (منظور دریدن حجاب میان دین و عقل غیر دینی است که همان عقل فلسفی است)، راه خروج از سکولاریسم است.» (6)

سکولاریزاسیون، در یکی از مبانی تعریف شده‌ی آن در غرب، فرآیند «خود مختار» شدن انسان غربی در این جهان و از جمله «رهایش» او از قیمومیت و سلطه‌ی دین و کلیساست. در این جنبه، سکولاریسم ریشه

در اندیشه‌ی «روشنگری»، در نقدِ دین و در اعتراضات و مبارزات ضد کلیسا سالاری دارد. اما حتا در این دامنه‌ی غیر دینی و ضد دین سالاری‌اش، «سکولاریزاسیون»، به هیچ رو، به معنای «راسیونالیسم» مطلق، «علمانیت» محض و «دین زدایی» از جامعه، آن طور که عبدالکریم سروش تعبیر می‌کند نیست بلکه به طور عمده به مفهوم نسخ امتیازات و اقتدارات کلیسا و صاحب‌منصبان دینی در حیات اجتماعی و سیاسی است.

با این همه اما باید به رسمیت شناخت که نزد عبدالکریم سروش و نواندیشان دینی، در نگاه به «سکولاریسم»، تحولی مثبت در جهت نفی تئوکراسی و استبداد دینی صورت گرفته است. این تحول، گذار از نفی کامل «سکولاریسم» چون پدیداری ضد دینی به پذیرش گونه‌ای یا وجهی از آن تحت نام به اصطلاح «سکولاریسم سیاسی» است. اما متأسفانه مشاهده می‌کنیم که در همان وجه مورد تأییدشان نیز، در همین «سکولاریسم سیاسی» که قرار است «انسان نهاد دین را از نهاد دولت جدا کند»، ما نه با جدایی کامل دولت و دین به معنای عدم دخالت دولت در امور دینی از یکسو و عدم دخالت دین، شریعت و دستگاه آن (روحانیت)، در امر دولت و جمهور از سوی دیگر، بلکه بیدرنگ با تلاش مستمر این روشنفکران دینی در حفظ گونه‌ای تئوکراسی و تأمین نظارت روحانیت و شریعت بر امور کشور در شکل حکومت دموکراتیک دینی روبه‌رو هستیم. در ادامه‌ی گفت‌وگو، سروش، با تبیین معنای «سکولاریسم سیاسی» اختیاری خود، بر این ادعای ما چنین صحه می‌گذارد: (تاکیدها از من است)

«اگر ما می‌توانیم از استبداد دینی سخن بگوییم پس می‌توانیم از دموکراسی دینی هم سخن بگوییم...»

دموکراسی دینی هیچ تفاوتی با دموکراسی ندارد و تنها چون مسئولیت‌اش بر عهده‌ی دینداران است می‌تواند نامش دموکراسی دینی باشد. در یک دموکراسی دینی حداکثر سعی می‌شود قانونی که منافات با قوانین قطعی دینی دارد به تصویب نرسد، این قوانین قطعی و ضروری در اسلام هم بسیار محدود هستند. فتاوی زیادی ممکن است وجود داشته باشد اما می‌توان به مهمترین آن‌ها اکتفا کرد و حتی در صورت لزوم اجتهاد تازه کرد. همین ضامن اسلامی شدن قوانین است و بقیه دین به پایبندی قلبی خود مومنان باز می‌گردد که چقدر در عمل به شریعت اهتمام دارند.»

و در پاسخ به پرسش خبرنگار که آیا منابع حقوقی و قانون گذاری همچنان بر پایه‌ی فقه اسلامی و فقه جعفری خواهند بود؟ او می‌گوید: «فقه اسلامی و به تبع آن فقه جعفری، محدودتر از آن خواهد بود که بتوانیم همه‌ی قوانین را از آن استخراج کنیم، کافی است که ما

قوانینی را بنویسیم که با قطعیات و ضروریات اسلامی منافات نداشته باشد و ضمن اینکه می‌توان در همه‌ی این‌ها کسب اجتهاد کرد. جامعه‌ی دینی بنابر خواست اکثریت دینداران هویت و شکل خواهد گرفت که فرهنگ دینی آن باعث تمایز با دیگر جوامع است.»

بدین سان، «سکولاریسم» سرورش و نواندیشان دینی، یک «حکومت دموکراتیک» دینی است که مسئولیت‌اش بر عهده دینداران است. رژیم «دموکراتیکی» است که در آن، امور و قوانین کشور باید با قطعیات و ضروریات دین و فقه اسلامی - با وجود همه‌ی ترتیبات و احتیاط‌های لازمی که به منظور پیش‌گیری از استبداد دینی گرفته می‌شود، چون ایجاد یک قوه‌ی قضاییه مستقل، اجتهاد و غیره - منافات نداشته باشند. چنین بینشی، با وجود همه‌ی آبی که در شرابش میریزد، همچنان در چهارچوب تئوکراسی، در ناهمسانی و ناسازگاری با ایده‌ی اساسی جدایی دولت و دین یعنی با لائسیسته و یا یکی از تعاریف و مضامین سکولاریزاسیون قرار دارد.

ما به سهم، خود نواندیشان دینی آزادی‌خواه و دموکرات ایران را دعوت می‌کنیم که در فرایند تحول، تغییر و گسست از بینش استبدادی- تئوکراتیک گذشته‌ی خود - همان طور که نواندیشان چپ- مارکسی در گسست از اندیشه و بینش چپ استبدادی - توتالیتزرگشته‌ی خود، با همه‌ی فرازو نشیب‌ها و بغرنجی‌ها، انجام دادند- آن گام اساسی، شفاف و بدون شبهه و ابهام را در هم‌سویی با جمهوری (بدون پسوند)، دموکراسی (بدون پسوند) و جدایی کامل و واقعی دولت و دین (لائسیسته) بردارند. در چنین صورتی، در نظام تاریخی مطلوب برای ایران، ولایت فقیه، دیگر، جایگاهی ندارد که از زیر سوال قرار دادن اختیارات آن (در همان مصاحبه) صحبت شود. در جمهوری و دموکراسی، ولای وجود ندارد که نواندیشان دینی از ولی‌جائر (در نامه‌ی 5 تن از روشنفکران دینی) - در تقابل با ولی‌عادل؟ - صحبت کنند. سرانجام، در مناسبات مبتنی بر جدایی دولت و دین، روحانی و فقهای اسلام، در امر دولت، قدرتی و اختیاراتی ندارند که بتوان از قربانی کردن مطلقیت قدرت و اختیارات آن‌ها صحبت کرد و گفته شود که اگر چیزی باید قربانی شود آن قدرت مطلقه و اختیارات مطلقه‌ی فقیه است (همانجا در مصاحبه، تأکید از من است).

«سکولاریسم» اصلاح طلبان غیر دینی: در خدمت به سیاست اتحاد با اصلاح طلبان دینی

اما «سکولاریسم»، نزد اصلاح‌طلبان غیر دینی ایران، به ویژه در خارج از کشور، معنای دیگری دارد. می‌دانیم که اینان، که بیشتر در دو سازمان اتحاد جمهوری خواهان ایران و سازمان اکثریت فعال می‌باشند،

اتحاد با اصلاح‌طلبان دینی داخل کشور را در برنامه‌ی مبارزاتی خود قرار داده‌اند. پس در این جا نیز ابهامات «سکولاریسم» به یاری این دسته از اپوزیسیون برای از پیش بردن مقاصد سیاسی‌شان می‌آید. از جمله‌ی این ابهامات همانا دریافتی از «سکولاریسم» و سکولاریزاسیون چون گونه‌ای تلفیق، همکاری و هماهنگی دولت و دین و نه جدایی کامل آن دو می‌باشد. بی دلیل نیست که اینان در سخنرانی‌ها، برنامه‌ها و نوشته‌های‌شان هیچ گاه از لائیک و لائیسیت نام نمی‌آورند - از جمله نگاه کنید به اطلاعیه‌ها و پلاتفرم‌های یکی از آن دو گروه برای اتحاد با نیروهای «دموکرات و سکولار» و...- با این که همه‌ی اینان به خوبی می‌دانند که بخشی از فعالان و مبارزان سیاسی، هم در خارج کشور و هم در داخل، خود را لائیک می‌دانند و از لائیسیت و جمهوری دموکراتیک لائیک دفاع می‌کنند. اینان تصور می‌کنند که با نام و نشان «سکولاریسمی» که کمتر دافعه برانگیز است و در معنایی می‌تواند روادار گونه‌ای حفظ قدرت و اختیارات دین و روحانیت در ایران باشد، بهتر می‌توانند با بخش اصلاح‌طلب دینی و چه بسا حتا با بخش‌هایی دیگر از گروه‌بندی‌های سیاسی داخل کشور... هم‌سویی و اتحاد کنند.

«سکولاریسم»، بدین ترتیب، به پشتوانه‌ی ابهام و دوپهلویی‌اش، فرصت و مصلحت می‌شود و راه نزدیکی با اپوزیسیون اصلاح‌طلب جمهوری اسلامی را هموار می‌سازد. در یک کلام، «سکولاریسم» در زبان اصلاح‌طلبان غیر دینی، نامی دیگر از گونه‌ای رژیم «هماهنگی دین و دولت» در ایران شده است.

این ضرورت «هماهنگی دین و دولت» را، یکی از صاحب نظران جمهوری خواه و عرفی گرا، با تأکید بر ویژگی جامعه‌ی اسلامی- شیعه ایران نسبت به جوامع مسیحی غربی، به صورت بارزی چنین توضیح می‌دهد: «امر حکومت و دین [در ایران] چنان به هم آمیخته است که اسلام دین حکومت گرا شناخته شده است...»

مسئله‌ی جدایی دین و حکومت در اسلام کاملاً ویژگی خود را دارد و از الگوی غرب نمی‌تواند پیروی کند. زیرا فقه و بخش حقوقی اسلام... چنان با خود دین اسلام در هم آمیخته است که تفکیک این دو مشکل است.

روحانیت شیعه هیچ گاه بخشی از حکومت و جدا از مردم نشد... در جنبش‌های مردمی دو قرنه‌ی اخیر همه جا بدنه‌ی اصلی روحانیت را در کنار مردم می‌بینیم... همین ویژگی است که در جنبش عرفی‌گرایی ایران باید توجه شود. روند برخورد با نهاد روحانیت در اسلام از روند مبارزات نیروهای غیر دینی بر علیه کلیسا در غرب کاملاً متمایز خواهد بود...

وقتی به ایران می‌رسیم باید به ویژگی‌های شیعه و شرایط کنونی خودمان توجه خاص کرده، و آن دست‌آورد کلی در رابطه با اسلام را با شرایط ایران هماهنگ کنیم.» (7)

گونه ای تلفیق دین با حکومت، البته نه در شکل افراطی دین‌سالاری کنونی در ایران، نتیجه‌ای است که به راستی می‌توان از استدلال فوق به دست آورد. نویسندگان، خود نیز، بر آن تأکید دارد: «باید دستاورد کلی در رابطه با اسلام را با شرایط ایران هماهنگ کنیم». بدین ترتیب، اختلاف اصلی، نه بر سر واژه است و نه در مناسبت با تعریف و تبیین سکولاریزاسیون و لائسیته غربی در دنیای شرق، بلکه بر سر موضوع اساسی جدایی دولت و دین و به طور کلی «خروج» جامعه ایران از سلطه‌ی مذهب در زمینه‌ی اداره‌ی امور سیاسی و اجتماعی در شرایط امروزی است. در این جا، جدل سکولاریزاسیون و لائسیته در ایران، کمابیش مضامین مشابه و نزدیکی با جدل سکولاریزاسیون در غرب، در نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم، پیدا می‌کند. در هر دو جا، به گونه‌ای، ما با مقاومتی عقب‌گرا، به نام «شرایط ویژه» جامعه ایران رو به رو هستیم که بی‌تردید واقعی و انکارناپذیرند. مقاومتی ارتجاعی در مخالفت با تلاش و مبارزه برای هدفی که به دیده‌ی ما هم امکان‌پذیر و قابل شرط‌بندی است و هم اوتوپیا برای استقلال و ره‌ایش سیاسی و اجتماعی از سلطه‌ی دین است. هر چند که واقفیم چنین امری در ایران همواره سخت، بفرنج، نامسلم و طولانی است.

علل اقبال «سکولاریسم» در اپوزیسیون ایران

با استقرار استبداد دینی در پی انقلاب بهمن 57، خروج از دین‌سالاری به مساله‌ی مرکزی اندیشه‌ی سیاسی و سیاست در ایران تبدیل می‌شود. از این رو، اندیشه‌ی سیاسی و سیاست در نقد و نفی تئوکراسی حاکم نیاز عاجل و مبرم به «مفهوم»‌ای سیاسی- اجتماعی برای توضیح، تفسیر و مبارزه دارند. در این راستا، تنها دو مفهوم concept بنیادین در نفی تئوکراسی وجود دارند که می‌توانند به کار آیند. دو مفهومی که در غرب ابداع شده‌اند و در آن جا، در شرایطی کمابیش مشابه، یعنی در فرایند خروج از سلطه‌ی دین و کلیسا و گذار به مدرنیته، به کار رفته‌اند: لائیک و سکولار، لائیسزاسیون و سکولاریزاسیون. یکی، لائیک، از لائوس یونانی برآمده و به معنای مردم است و دیگری، Saeculum، به معنای سده، این جهان و عمر انسانی است که ریشه در مسیحیت و ادبیات کلیسایی دارد.

لائیسزاسیون Laïcisation به طور عمده ویژگی کشورهایی است که از يك سنت نیرومند کاتولیکی برخوردارند. آن جا که نیروهای اجتماعی در برابر کلیسای مقتدر، سلسله مراتبی و محافظه‌کار قرار می‌گیرند. در این جا، قدرت سیاسی برای «رهایی» دولت و نهادهای عمومی از سلطه و اقتدار کلیسا بسیج می‌شود و به طور مستقیم و يك جانبه اقدام می‌کند. سرانجام، در پی يك سلسله تعارضها و کشاکشها، گاه

آرام و گاه قهری، گاه موضعی و گاه عمومی، میان مخالفان و موافقان روحانیت سالاری cléricisme، امر «جدایی دولت و کلیساها»، تحقق می‌پذیرد.

سکولاریزاسیون، ویژگی کشورهای عمدتاً پروتستان است. آن جا که دین و حوزه‌های مختلف فعالیت اجتماعی به تدریج و به اتفاق دگرگون می‌شوند. کلیسای پروتستان در موقعیت انحصاری یا فایق، قدرتی نیست که به سان کلیسای کاتولیک در مقابل دولت قرار گیرد، بلکه نهادی است در دولت، سازنده‌ی انسجام و پیوند سیاسی، عهده‌دار مسئولیت‌های مشخص و در تبعیتی کما بیش پذیرفته شده یا مورد اعتراض دولت. در سکولاریزاسیون، بحثی از «لایسیته»، «لایسیزاسیون» و یا «جدایی» (Séparation) دولت و کلیساها در میان نیست. تحول دولت، کلیسا و جامعه به سوی «خروج» از سلطه‌ی دین، تدریجی، همراه با هم و توأم با حفظ پیوندها میان دولت و کلیسا، انجام می‌پذیرد.

حال پرسش اصلی این است که چرا در جنبش سیاسی ایران، به ویژه در خارج از کشور، سکولار و «سکولاریسم» (نسبت به لائیک و لایسیته) اقبال بیشتری پیدا کرده‌اند؟ علل آن را می‌توان در نقش سه عامل زیر توضیح داد.

1- اکثر عظیم فعالان و روشنفکران ایرانی که در این باره صحبت می‌کنند، بیشتر با زبان انگلیسی و با ادبیات سیاسی به زبان انگلیسی آشنایی دارند. ایرانیان مقیم خارج، در اکثریت غالبشان، در آمریکا، کانادا، انگلستان، آلمان و شمال اروپا مستقر شده‌اند. چون در این کشورها، سنت پروتستانی غالب بوده است، چون در ادبیات سیاسی این سرزمین‌ها، سکولاریزاسیون و «سکولاریسم» مطرح بوده‌اند و چون نظریه‌پردازان در این سامان‌ها در اکثریت بزرگشان کمتر با لایسیته فرانسوی و بیشتر با سکولاریزاسیون در کشورهای خود آشنایی داشته‌اند، در نتیجه، «سکولاریسم» بیشتر نزد ایرانیان رواج پیدا می‌کند. دانش نسبت به لایسیته و تفاوتش با سکولاریزاسیون در جنبش سیاسی و روشنفکری ایران همچنان بسیار اندک و ناقص است.

2- سکولاریزاسیون هم معنای دینی دارد (پروتستان‌یسم را می‌توان به معنایی سکولاریزاسیون مسیحیت نامید) و هم بیشتر با منطق همکاری و تبانی دولت و دین قرابت دارد. در حالی که لایسیته بیشتر با درکی رادیکال از جدایی دولت و دین نزدیکی دارد. از این رو، قشر وسیع‌تری از روشنفکران ایران، به ویژه در میان دین باورانی که خواهان حفظ گونه‌ای از اقتدار دین در ایران هستند، می‌توانند با دریافتی دینی از سکولاریزاسیون (همکاری دولت و دین) به این مقوله روی خوش نشان دهند و از «سکولاریسم» یا سکولاریزاسیون در ایران دفاع کنند. به عنوان نمونه می‌توان از «سکولاریسم سیاسی» سروش نام

برد.

3- «سکولاریسم»، به دلیل ابهاماتش در مناسبات دولت و دین، واژه‌ای مناسب‌تر برای آن بخش از اپوزیسیون اصلاح‌طلب غیر دینی است که تصور می‌کند، با تکیه به این مقوله، بهتر می‌تواند کار اتحاد و همکاری با اپوزیسیون اصلاح‌طلب داخل کشور و چه بسا حتی با جناح‌هایی از حاکمیت جمهوری اسلامی ایران را به پیش راند.

سه معنای سکولاریزاسیون.

خواننده متوجه شده است که ما در همه جای این نوشتار و در هر جا که مطلبی در این باره نگاشته‌ایم همواره از سکولاریزاسیون صحبت کرده ایم و «سکولاریسم» یا «سکولاریزم» را همیشه در داخل گیومه قرار داده‌ایم. این اصرار ما از بابت آن است که واژه‌ای که از بدو مسیحیت در ادبیات مسیحی و کلیسایی و سپس در دوران گذار از قرون وسطی به مدرنیته در اروپا، در فلسفه‌ی سیاسی غرب، در جامعه‌شناسی دین، در الهیات، در هنر و ادبیات... به کار رفته همانا سکولاریزاسیون sécularistaion فرانسوی و Säkularisation یا Säkularisierung آلمانی است. واژه سکولار انگلیسی یا سکولیه فرانسوی نیز ریشه در سکولاریزاسیون دارد. در این باره خواننده را به بحث‌هایمان در جاهای دیگر رجوع می‌دهم. اما آن چه که «سکولاریسم» می‌نامند، اصطلاح ابداعی و اختیاری آنگلو ساکسونی است. «سکولاریسم» از سکولاریزاسیون که فرایندی سیاسی، اجتماعی، فلسفی، الهیاتی، هنری و ادبی... است، از سکولاریزاسیون که فرایندی چندگانه، متکثر (پلورالیستی)، چند بعدی و بغرنج است، سیستم یا مکتب ایدئولوژیکی می‌سازد، بدون آن که قادر شود از خود تعریفی سواى یکی از تعاریف سکولاریزاسیون ارائه دهد.

هاروی کُکس Harvey Cox، الهیات‌شناس آمریکایی، در کتاب معروف خود به نام شهر سکولار، شاید برای نخستین بار دریافتی از «سکولاریزم» در مباحثاتش با سکولاریزاسیون به دست می‌دهد. با این که خود او نیز دریافت و تصویری یکجانبه و مطلق‌گرا از سکولاریزاسیون دارد و این پدیدار را تنها در بُعد دینی - مسیحی‌اش توضیح می‌دهد، نقل فرازی از کتاب او در این جا بی فایده نخواهد بود:

«سکولاریزاسیون مستلزم فرایند تاریخی‌ای است که به یقین بازگشت‌ناپذیر است. در جریان آن، جامعه و فرهنگ از قیومیت و نظارت دین و همچنین جهان‌بینی‌های به غایت متافیزیکی خلاص می‌شوند. ما تأکید کردیم که سکولاریزاسیون به طور اساسی جنبشی رهایی‌بخش است. اما سکولاریسم، بر عکس، یک ایدئولوژی است، یک جهان‌بینی جدید و بدون گشایش است که همانند مذهب عمل می‌کند. در حالی که

سکولاریزاسیون ریشه‌هایش را در ایمان کتاب مقدس می‌دواند و تا درجه‌ای میوه‌ی اصیل اثرگذاری ایمان مسیحی بر تاریخ غرب است، سکولاریسم چیز کاملاً متفاوتی است... سکولاریسم آن گشایش و آزادی‌ای را که سکولاریزاسیون می‌آورد، تحدید می‌کند.» (8)

اما بازگردیم به موضوع اصلی‌مان یعنی به دریافته‌های مختلف موجود از سکولاریزاسیون. در غرب، راجع به تعریف و مضمون سکولاریزاسیون، جدلی بزرگ میان فلاسفه، جامعه‌شناسان، تاریخ‌نگاران، سیاست‌ورزان و متکلمان مسیحی در گرفت. به ویژه در حوزه‌ی فلسفی در آلمان، یعنی آن جا که سکولاریزاسیون با رفرم دین و پروتستان‌یسم همزاد و همراه می‌شود و در حوزه‌ی جامعه‌شناسی دین در کشورهای آنگلو ساکسون (از جمله انگلستان و ایالات متحده)، آن جا که بیش از هر جای دیگر این رشته مورد توجه قرار می‌گیرد.

با وجود اختلاف و مناقشه در تعریف و تبیین سکولاریزاسیون، امروزه اکثر نظریه‌پردازان تصدیق می‌کنند که سکولاریزاسیون اروپایی فرایندی واحد و یگانه نبوده بلکه معنا و مضمونی چندگانه و چند بُعدی داشته است. زمان‌هایی و جنبه‌هایی مختلف و متفاوت داشته است. من در جایی دیگر، به تشریح زمان‌های سکولاریزاسیون پرداخته‌ام (9). در این گفتار، به طور خلاصه و در یک جمع‌بندی کلی، به سه معنای اصلی سکولاریزاسیون اشاره می‌کنم. سه معنایی که متفاوت و تا حدی متضاداند. بفرنج مقوله‌ای چون سکولاریزاسیون و کاربردهای متفاوت آن، از جمله برداشتهای تقلیل‌گرایانه‌ی نظریه‌پردازان ایرانی از همین جا ناشی می‌شود.

- معنای اول سکولاریزاسیون عبارت است: افول سیادت دین در جامعه. پایان یافتن نقش سیاسی و اجتماعی آن در سازماندهی جامعه. خودمختاری و تمایزبایی حوزه‌های مختلف اجتماعی و تبدیل مذهب به امری خصوصی است. سکولاریزاسیون، در این معنا، نزدیک به لائسیسته است. از این رو گاهی لائیسیزاسیون خوانده می‌شود. با این همه، سکولاریزاسیون، در همین معنای خود، به مفهوم «جدایی دولت و دین» که در لائسیسته وجود دارد، نیست.

- معنای دوم سکولاریزاسیون، سکولاریزاسیون مسیحیت است. منظور از آن، گیتی‌گرایی Verweltlichung یا دنیایی شدن دین است. امروزی شدن دین و به طور مشخص مسیحیتی که خود را با الزامات و شرایط زمانه و جهان مادی و کنونی هماهنگ و هم‌ساز می‌کند. مسیحیتی که خود را به رنگ روز در می‌آورد (هایدگر).

میدانیم که سکولاریزاسیون، از جمله، ریشه در جنبش «اصلاح دین» و «پروتستان‌تیسیم» دارد؛ یعنی در آن برداشت خاص دینی از مناسبات

انسان با خدا که به طور مستقیم به ایمان و وجدان ذهنی هر فرد، مستقل از اتوریته‌های کلیسایی، توسل می‌جوید و از این طریق، راه «خودمختاری» انسان «در این جهان» را هموار می‌سازد.

این تفسیر دینی از سکولاریزاسیون را «یزدان‌شناسی سکولاریزاسیون» می‌نامند. نگاهی که «ایمان» را در برابر «گیتی‌گرایی» قرار نمی‌دهد بلکه به عکس، امکان «سکولاریزاسیون» را در خودِ ایمان می‌جوید. در این جا، «گیتی» خدا نیست و در عین حال دشمن خدا هم نیست. جهان حرف کسی را می‌زند و سپاس کسی را می‌گوید که او را آفریده است. در این جا، از بُت‌پرستی که جهان را در خود فرو می‌برد و خودمختاری جهان را چون يك خودمختاری آفریده شده، انکار می‌کند، خبری نیست. در یزدان‌شناسی مسیحی، تجسدِ خدا (در تنِ مسیح) هم بر منزلت جهان تاکید دارد و هم بر تمایز آن از خدا. بدین سان، «سکولاریزاسیون» می‌تواند چون تداومِ «الوهیت‌زدایی از جهان توسط خدا» در طی زمان، به نظر آید. جهانی که به دستِ انسان‌ها سپرده شده است و در نتیجه باید بنا بر علل و عوامل عینی و واقعی‌اش، شناخته شود، از لحاظ سیاسی توسط دولت و با استفاده از راه‌کارها و فن‌آوری‌های زمانه اداره و سازماندهی شود. در این جاست که می‌توان از مسیحیت یا یهودیتی سخن راند که با تاکید بر خودمختاری انسان‌ها در این جهان - در «حضور» خدای مسیحی یا یهودی و نه در «برابر»، در «غیاب» و یا در «مرگ خدا» - به «دینِ خروج از دین» در می‌آید. (10)

- اما معنای سومی از سکولاریزاسیون وجود دارد که از آن با عنوان «قضیه ی سکولاریزاسیون» نام می‌برند که عبارت است از انتقال نمودارها، مضمون‌ها و بازنمایی‌ها از حوزه دینی و الهیات به حوزه غیر دینی. (11)

در این جا باید تصریح کنیم که اصطلاح سکولاریزاسیون و مناسباتش با مسیحیت، مساله‌ای نیست که بتوان به سادگی از کنار آن گذشت. در حقیقت، بفرنج «سکولاریزاسیون» را می‌توان در سه نکته، چنین خلاصه کرد:

1- از این مقوله، بر حسب این که در چه حوزه‌ای قرارگرفته‌ایم - حوزه سیاسی یا فلسفی؛ یزدان‌شناسی یا جامعه‌شناسی؛ فرهنگی، هنری، تاریخی یا اجتماعی - تعریف‌های گوناگون، پربار و متفاوتی به دست داده‌اند. در يك کلام، «سکولاریزاسیون» چون پدیدار، در طول زمان و تاریخ و در مکان‌های مختلف، به موضوعات بسیار مختلف و متفاوتی اطلاق شده است که در این نوشته نیز به آن‌ها اشاره کردم.

2- مشکل دوم این است که سکولاریزاسیون، در زمان‌ها و زمینه‌هایی، با دین و به طور مشخص با مسیحیت و به ویژه با پروتستانسم، در «مناسبات تبانی و همدستی» قرار می‌گیرد. جدل بزرگ متفکران سده‌ی 19

و 20 (از فوئرباخ، مارکس و نیچه تا... هایدگر، آرنست، اشمیت، اشتروس، لوویتز و بلومبرگ...)، بر سر همین «گره گاه» اصلی است: این که آیا «سکولاریزاسیون» «گسست از دین» است و یا، در عین حال، «ادامه همان» اما در شکلی دیگر، در شکل زمینی یا دنیوی؟ پرسش فوق ما را به نقطه‌ای بس مهم‌تر سوق می‌دهد و آن این است که خود «تجدد» یا عصر «نو» (که سکولاریزاسیون، یکی از محرکه‌های اصلی آن به شمار می‌رود) تا چه حد نسبت به گذشته «نو» می‌باشد؟ آیا واقعا «نوین» است و یا ادامه «کهنه»‌ای است که خود را در «شکلی» دیگر - و این بار نه «ترافرازنده» و «آن جهانی» بلکه زمینی و این جهانی - به نمایش می‌گذارد؟ به عبارت دیگر، آیا «ترقی» جانشین «مشیت الهی» Providence، «دولت» جانشین «کلیسا» و... در نمونه‌ی مارکسیسم، «کمونیسم» جانشین «رستگاری موعود» دینی... نمی‌شود؟

3- مشکل سوم این است که از لحاظ تاریخی، سکولاریزاسیون، در کشورهای پروتستان، با فرایند پروتستانیسم و رفرماسیون (لوتریسم) به صورتی ژرف عجین می‌باشد. برخی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان سکولاریزاسیون، چون ارنست تروالچ Ernest Troeltsch، از یزدان‌شناسان پروتستان بودند. در مناسبات با پروتستانیسم است که سکولاریزاسیون هیچگاه به «جدایی» «واقعی» دولت و دین نمانجامد بلکه این دو، همواره در همزیستی، همکاری و تبانی با هم به سر برده و می‌برند. برای دریافت این مطلب تنها کافی است نگاه کنیم به وضعیت کنونی مناسبات دولت، دین و جامعه در کشورهای چون انگلستان، آلمان، ایالات متحده آمریکا...

حال، با توجه به ملاحظات فوق و در برابر پرسش: سکولاریزاسیون یا لائیسیت، کدام طرح برای ایران؟ پاسخ و موضع ما چه می‌تواند باشد؟

لائیسیت یا جدایی دولت و دین. جمهوری دموکراتیک لائیک.

موضع و پروژه‌ی سیاسی مورد نظر ما، جدایی دولت و دین یا لائیسیت و جمهوری دموکراتیک لائیک است. ما لائیسیت را در سه رکن اساسی زیر توصیف کرده‌ایم:

1- «جدایی دولت و دین» به معنای استقلال و خودمختاری دولت و بخش عمومی نسبت به احکام، شریعت و هنجارهای دینی است. عدم به رسمیت شناختن دین رسمی در کشور. عدم دخالت دولت و دین در امور یکدیگر. بی طرفی دولت و بخش عمومی نسبت به ادیان و مذاهب مختلف در کشور.

2- آزادی عقیده و وجدان، چه دینی و چه غیر دینی و آزادی به جا آوردن مناسک آن‌ها به صورت فردی یا جمعی. جدایی دولت و دین به معنای جدایی دینداران از سیاست نیست. دین‌باوران هم چون دیگر گرایش‌های عقیدتی از آزادی ابراز عقاید سیاسی خود و فعالیت سیاسی

برخورد دارند.

3- عدم تبعیض دینی و مذهبی، یعنی برابر حقوقی شهروندان، مستقل از اعتقادات مذهبی یا غیر مذهبی آنها.

تحقق اصول فوق از طریق اقداماتی قانونی به اتکای جنبش سیاسی- اجتماعی امکان پذیر است. به عنوان نمونه می توان از تصویب قانون 1905 فرانسه نام برد که به جدایی دولت و کلیساها در آن کشور رسمیت بخشید. اما سکولاریزاسیون به مفهوم «فرایند خروج جامعه از سلطه دین» را نمی توان چون شعار سیاسی به کار بُرد. سکولاریزاسیون نمی تواند برنامه ی سیاسی شود. تحقق بخشی سکولاریزاسیون، بیش از هر چیز، در فرایند تحولات فرهنگی، اجتماعی و ساختاری، طی زمان، میسر می شود، همان طور که در غرب نیز چنین شد.

یاد آوری کنیم که ما، همان طور که در جاهای دیگر نیز نوشته ایم، مخالف کاربرد سکولاریزاسیون، این مقوله - فرایند سیاسی - اجتماعی، در یکی از زمان ها و زمینه ها و تبیین هایش، یعنی در معنای فرایند تاریخی خروج جامعه از سلطه دین، در ایران کنونی نیستیم. این معنای سکولاریزاسیون می تواند و می بایست موضوع عاجل کار فکری و عملی کنشگران سیاسی و اجتماعی ایران قرار گیرد. با این حال، اما، بر این باوریم که سکولاریزاسیون و به طریق اولی چیزی به نام «سکولاریسم» با ابهامات اش را نمی توان تبدیل به «شعار» یا «برنامه ی مشخص سیاسی کرد. و این در حالی است که در مورد لائیسیت، وضع بدین گونه نیست. «جدایی دولت و دین» از طریق اقدامی قانونی به اتکای جنبشی یا انقلابی سیاسی - اجتماعی تصور پذیر است. اما سکولاریزاسیون در معناهای مختلفش و از جمله در مفهوم «فرایند خروج جامعه از سلطه دین» نمی تواند موضوع کار قانونگذار یا دولت قرار گیرد.

می دانیم که خود مختاری سیاسی - اجتماعی نسبت به دین، در شرایط تاریخی کشور ما، روندی بغرنج، سخت و طولانی خواهد بود. در اروپای غربی، نقد و نفی دین سالاری، در شکل سکولاریزاسیون و لائیسیت، حداقل دو سده به درازا کشید و با این حال امروزه در این سامان ها، با وجود مدرنیته و روشنگری، سخن از «بازگشت دین» (البته نه در شکل سابق اش) می کنند. در کشور ما موانعی که بر سر راه تحقق لائیسیت قرار دارند، آن سدهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و تاریخی هستند که جامعه ی ایران را از آزادی، دموکراسی، جمهوری، حقوق بشر، حکومت قانون، برابری زن و مرد، عدالت اجتماعی، ترقی... باز نگهداشته اند. در این واپس ماندگی، دو عامل اصلی یعنی استبداد شرقی و دین سالاری اسلامی، بدون تردید نقشی مهم، اساسی و تعیین کننده داشته و دارند. مقابله با این دو در همه ی عرصه ها و به ویژه در حوزه ی اندیشه و

فرهنگ و نقد و عمل سیاسی - اجتماعی، همواره یک میدان اصلی مبارزه و مقاومت را تشکیل می‌دهد.

راه کاری که امروزه در مقابل چپِ سوسیالیستی آزادی‌خواه و دموکرات - در گُسست از بینش چپ سنتی توتالیتار - و به طور عمومی‌تر در مقابل روندهای جمهوری‌خواه، دموکرات و لائیک در داخل و خارج کشور - در گُسست از دو نظم استبدادی پادشاهی و اسلامی - قرار دارد، همواره همان فعالیت اپوزیسیونی، فکری و عملی، یا فعالیت در جهت تغییر و دگرسازی وضع موجود است. چیزی که مارکس "فعالیت «انقلابی» یا فعالیت «عملی - انتقادی»" می‌نامید (12).

تا آنجا که به وجه عملی- سیاسی و اپوزیسیونی جنبش تغییر اوضاع و شرایط مربوط می‌شود و در ادامه‌ی جنبش اعتراضی اخیر مردم ایران، آن چه که همواره در دستور کار عاجل و بلاواسطه‌ی ما قرار دارد و می‌گیرد، مبارزه در راه تحقق بخشیدن به ایده و پروژه‌ی جمهوری دموکراتیک و لائیک است؛ چون امری ممکن ولی در عین حال بغرنج اما قابل شرط‌بندی و در عین حال چون آرمان شهری ما در مرحله‌ی تاریخی‌ای که کشور ما در آن قرار دارد. در این راستا، لائیسیته یا جدایی دولت و دین، چون شعار و برنامه‌ی سیاسی، در بستر فرایند تاریخی خروج جامعه‌ی ایران از نفوذ و اقتدار دین، یکی از محورهای اصلی و تعیین کننده‌ی این مبارزه و مقاومت را تشکیل می‌دهد.

یادداشت‌ها

1- مارتین هایدگر، نیچه، جلد دوم. ژاک دریدا در La religion, Jacques Derrida, Paris, Seuil, 1996. P.80

2- لائیسیته چیست؟ 1384، نشر اختران. مداخله‌ای در جدل سکولاریزاسیون در ایران، 1387، در طرحی نو، نشریه شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران و در تارنماها.

3- گفت و گوی فرزانه بذریور با عبدالکریم سروش - رجوع کنید از جمله به تارنمای گویا.

4- عبدالکریم سروش، معنا و مبنای سکولاریسم، کیان شماره‌ی 26.

5- عبدالکریم سروش، دین و دنیای جدید در سنت و سکولاریسم، نشر مؤسسه فرهنگی صراط، بهار 1382، ص 92-93

6- عبدالکریم سروش، معنا و مبنای سکولاریسم، کیان شماره‌ی 26.

7- محمد برقی، در سکولاریسم از نظر تا عمل، نشر قطره، 1381، صفحه های 130 تا 136

8- هاروی کُکس، شهر سکولار Harvey Cox, La cité séculière, Casterman, P. 50

9- در مداخله‌ای در جدل سکولاریزاسیون در ایران.

10- این بحث را من در لائیسیتته چیست؟ کرده ام. اصطلاح «دین خروج از دین» را از مارسل گوُشه Marcel Gauchet در سحرزدایی از جهان وام گرفته ام.

11- رجوع کنید به مداخله‌ای در جدل سکولاریزاسیون در ایران.

12- مارکس، تزهایی در باره ی فوئرباخ، تز اول.

طرحی برای ایجاد شبکه ایرانیان دمکرات و سکولار

جمهوری خواهان دمکرات و سکولار متحد شوید.

قدمی مشخص در راه تشکیل جبهه دمکراتیک

جمعه ۱۴ اسفند ۱۳۸۸ - ۵ مارس ۲۰۱۰

خلاصه طرح:

در هشت ماه گذشته مقالات و نوشته های متعددی در رابطه با ضرورت اتحادی فراگیر و تشکیل جبهه ای دمکراتیک منتشر گردیده است. اتحادی که هدفش برقراری جمهوری ایران بر اساس موازین طرح شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر و تاکید بر جدایی دخالت دین در امر حکومت باشد. هدف این مقاله ارائه یک پیشنهاد مشخص و قابل اجرا با توجه به شرایط کنونی و پراکندگی ایرانیان و تشکلات و سازمانهای علاقه مند به ایجاد چنین اتحادی است. هدف ایجاد شبکه ایرانیان دمکرات و سکولار است.

1. ضرورت تشکیل جبهه متحد آزادی خواهی:

اگر به تجربه های مهم تاریخی کشورمان در یک صد سال اخیر (انقلاب مشروطه، جنبش ملی شدن نفت و انقلاب 57) توجه نماییم، علل شکست ها یا محدود بودن دستاوردهای این مبارزات در عوامل زیر میابیم:

1. عقب ماندگی فرهنگی و سلطه فرهنگ استبدادی در اقشار وسیع جامعه که خود را در عدم آگاهی راجع به تاریخ کشورمان و درک ریشه ای

مشکلات نشان میدهد.

2. عدم وجود سازماندهی قدرتمند آزادی خواهان.

3. منافع گروهی و ملاحظات ایدئولوژیک، مذهبی رهبران و سیاست بازانی که با تفکرات عقب مانده و یا تحلیل های نادرست خود، موافقی جدی در برابر پیروزی یا تعمیق جنبش های اعتراضی داشته اند.

4. دخالت کشورهای دیگر در امور داخلی کشور ما بطور مستقیم و غیر مستقیم که همیشه بوسیله گروهی از ایرانیان بخاطر همسو بودن منافعشان با بیگانگان انجام گرفته ست.

از میان 4 عامل بیان شده عامل اول نقش تعیین کننده داشته و کاملاً بر عوامل دیگر تاثیر گذار بوده است. سلطه فرهنگ استبدادی و استبداد سیاسی موجب عدم رشد آگاهی گسترده در جامعه و تشکیل نهاد های گسترده مدنی گردیده.

فرهنگ استبدادی تبلور خود را در استبداد سیاسی نمایان میسازد و استبداد سیاسی به نوبه خود با قربانی نمودن آزادی بیان و اندیشه و ممانعت از بوجود آمدن نهادهای مستقل و گسترده مدنی موجب باز تولید فرهنگ استبدادی میگردد.

از این رو، علیرغم تلاش ها و فدا کاریهای مکرر بخشی از مردم و آزادی خواهان در طول قرن گذشته، می توان ادعا کرد که به نتایجی در خور این تلاش ها دست نیافته ایم. گواه این ادعا بر سر کار آمدن حاکمیت استبداد مذهبی پس از انقلاب 57 علیه نظام دیکتاتوری پادشاهی است. سرنگونی استبداد سلطنتی نه تنها به نفع استبداد سیاسی منجر نشد بلکه باعث ادامه آن و شکل گیری بدترین نوع استبداد اجتماعی و نقض مکرر ابتدایی ترین حقوق مدنی و فردی شهروندان در سی سال اخیر گردید.

امروز شاهد شکل گیری جنبشی گسترده در برابر نظام "جمهوری" اسلامی هستیم. ایران کشوری پهناور با اقوام و گرایشات فکری متفاوت و ادیان مختلف است. دلایل شرکت بخش های مختلف جامعه در جنبش اعتراضی اخیر نیز متفاوتند. در پشت این حرکت فراگیر دستیابی به آزادی های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی متعددی نهفته است. از جمله: آزادی های فردی، برابری طلبی زنان و آزادی پوشش، آزادی خواهی جوانان و دانشجویان، احقاق حقوق قومهای ایرانی (کرد و آذری و بلوچ و...) و اقلیت های دینی، رعایت حقوق زندانیان و منع شکنجه و مجازات اعدام، دفاع از کودکان، حفظ محیط زیست (کنترل آلودگی آب و هوا، نابودی جنگلها و تالاب ها و گونه های گیاهی جانوری...)، تغییرات

اساسی در سیستم آموزشی، خواسته های صنفی و اقتصادی کارگران و کارمندان و معلمان و خیل عظیم جوانان بیکار. عقاید فکری که در این جنبش نقش دارند نیز متنوعند. از اصلاح طلبان دینی گرفته تا سوسیالیست های انقلابی. از سوسیال دمکرات ها گرفته تا مشروطه خواهان. از دمکرات های لیبرال گرفته تا افرادی که ضرورتاً گرایش به عقیده سیاسی خاصی ندارند.

از نظر عقاید دینی و فکری نیز دیندار و بی دین، شیعه و سنی، مسیحی و بهایی و زرتشتی و یهودی و دراویش شکل دهنده تنوع افکار و عقاید در کشورمان هستند.

اگر چه این جنبش یک رهبر ندارد. اما برای پیروزی و سرنگونی نظام استبدادی می باید و میتواند هدف مند و متشکل باشد.

2. اهداف جبهه ملی آزادی خواهی:

هدف اساسی ریشه کن کردن فرهنگ دیکتاتوری و نهادینه کردن فرهنگ دمکراتیک است. رسیدن به این هدف مستلزم وجود آزادی های سیاسی، آزادی مطبوعات، آزادی عقیده و توسعه اقتصادی است. دستیابی به این هدف بطور بلاواسطه در شرایط وجود یک نظام استبدادی و تمامیت خواه ممکن نیست و احتیاج به دوران گذار دارد. هدف های کلی برای این دوران گذار میباید حول برجیدن بساط دیکتاتوری با تاکید بر پرنسیب های دمکراتیک و توجه به محدودیت های موجود باشند. این هدف ها عبارتند از:

* کمک به رشد آگاهی با تلاش های گسترده برای اطلاع رسانی. خوشبختانه زندگی در عصر اطلاعات و پیشرفت های روزمره تکنولوژی این امر را هر روز ساده تر می سازد.

* کمک به تعمیق مفاهیم آزادی خواهی، مفاهیم شهروندی که شامل سه پایه: شهروند آگاه، حقوق شهروندی و مسئولیت پذیری شهروندان در رابطه با زندگی اجتماعی است.

* سازماندهی مدنی متناسب با شرایط استبداد سیاسی برای نیل به هدفها در مرحله گذار به جامعه باز و دمکراتیک.

سؤال اساسی اینجاست که چگونه می توان این حرکت پر عظمت مردمی را بطور خاص سازماندهی نمود.

انجام این امر سه شرط اساسی دارد:

* شفاف بودن خواسته های جنبش آزادی خواهی.

- * سازماندهی متناسب با شرایط فعلی.
- * هدایت موثر جنبش کنونی برای نیل به اهداف مورد نظر.

3. خواسته های جنبش آزادی خواهی

از آنجایی که ریشه اصلی مشکلات و مهمترین دلایل اعتراضات مردمی علیه جمهوری اسلامی نفی ابتدایی ترین آزادی های سیاسی، اجتماعی و فردی و نقض مکرر اصول متعدد مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشرو عدم وجود عدالت اجتماعی است. مطالبات جنبش آزادی خواهی میتواند حول این اصول و پیگیری این خواسته ها سازماندهی شود.

این خواسته ها عبارتند از:

1. آزادی همه زندانیان سیاسی.
2. منع شکنجه و مجازات اعدام.
3. رفع هر گونه تبعیض بر مبنای جنسیت، عقیده، مذهب و قومیت.
4. احترام به حقوق فردی آزادی بیان، آزادی دین و اندیشه و منع حجاب اجباری.
5. آزادی مطبوعات، آزادی تجمع، آزادی احزاب.
6. عدم دخالت دین در امر دولت.
7. استقرار نظام جمهوری و انتخابی بودن تمام سران دولت.
8. احترام به حقوق اقوام مختلف ایرانی و حمایت از تنوع فرهنگی، قومی و زبانی. واگذاری تصمیم گیری های محلی و استانی به نهادهای انتخابی همان محل و تلاش برای رشد موزون مناطق مختلف کشور و تمرکز زدایی.
9. رشد اقتصاد مولد، با تاکید بر توسعه پایدار، عدالت اجتماعی و حفظ محیط زیست.
10. روشنگری در رابطه با جنایات رژیم "جمهوری" اسلامی در طی 30 سال گذشته. محاکمه و مجازات افرادی که در رهبری این جنایات دست داشته اند یا از عوامل اصلی جنایت و شکنجه بوده اند.
11. اصل استقلال جنبش آزادی خواهی به این مفهوم که تحول دمکراتیک در چهارچوب نظام "جمهوری" اسلامی امکان پذیر نیست. نقطه اتکا اتحاد ما بر اشکال متنوع مبارزات مردم در ایران و جدا از بازی های سیاسی درون رژیم است. همچنین اصل استقلال به مفهوم عدم وابستگی جنبش به قدرتهای خارجی است.
4. شیوه های سازمان دهی:

شیوه های سازماندهی با توجه به شرایط خاص ایران پیشنهاد میگردد. در غیاب احزاب قدرتمند دمکراتیک و مردمی به سبب اختناق کنونی،

بخش عمده سازماندهی در این مرحله میتواند بصورت غیر متمرکز صورت گیرد. راه حل پیشنهادی شامل بوجود آوردن تشکلات کوچک (۱ الی ۷ نفر) است که بطور مستقل ولی گسترده در محلات، ادارات، دانشگاهها، آموزشگاهها و کارخانجات ... بصورت خود سازمانده و غیر هرمی شکل می گیرند. اعضای گروه با یکدیگر از طریق محیط کار، مکان تحصیل، محیط زندگی (محل) و یا محیط خانوادگی آشنایی کامل داشته و به هم اعتماد دارند. (تاکید بر محدود بودن اعضا بخاطر راحت بودن تماس و کاهش ریسک امنیتی است). این مجموعه وسیع و غیر متمرکز از طریق ارتباطات رادیو و تلویزیونی ماهواره ای و کانالهای اینترنتی و روشهای خلاق ارتباط گیری و اطلاع رسانی تبدیل به یک شبکه گسترده نهادهای مردمی میشوند.

این سازماندهی در بسیاری نقاط بصورت پراکنده وجود دارد. تشکلات مدنی مانند گروههای زنان، انجمن های دفاع از حقوق بشر، و حفظ محیط زیست، هسته های دانشجویی و کارگری و معلمان وجود داشته و فعال هستند.

هدف مهم اما، بهم پیوستن این حلقه ها و جهت دار کردن فعالیت ها در چهارچوب یک برنامه مشخص و موثر می باشد. روش ها:

دفاع از حقوق انسانی هر هموطنی که مورد تعرض نظام "جمهوری" اسلامی قرار گیرد فارغ از عقیده سیاسی یکی از وظایف شبکه خواهد بود. برخی تلاش های شبکه در راه مبارزه با خفقان و خواسته های جنبش میتوانند همسو با دیگر نیروهای سیاسی از جمله بخشی از اصلاح طلبان شود. از طرف دیگر باید مراقب نیروهایی بود که هدفشان استفاده از کارت جنبش برای بازگشت به قدرت و حفظ ساختار حکومت مذهبی و یا هر نوعی دیگر از استبداد است.

برای نیل به این هدف میباید بر اصول و موازین دمکراتیک تاکید نمود و خصوصیات فرهنگ استبدادی در افکار، گفتار و کردار جمعی ما باز شناخت.

مشترک بودن بعضی خواسته ها و مبارزه مشترک در برابر قدرت حاکم نباید به معنی عدم داشتن هدف و برنامه روشن و سازماندهی قدرتمند در میان ایرانیان دمکرات و سکولار باشد. چرا که در آنصورت ایرانیان دمکرات تبدیل به زائده دیگر نیرو ها شده و امکان تحول دمکراتیک و گذار به نظام جمهوری فارغ از انواع تبعیضات موجود کم رنگ میگردد.

محور اصلی تلاش ها اتکا به قدرت خلاق احاد مردم ایران برای تشکیل نهاد های متنوع مدنی و گذار از رژیم استبدادی به نظام جمهوری خواهد بود. مبارزات جبهه دمکراتیک در عرصه های سیاسی، فرهنگی،

اقتصادی و دیپلماتیک پیش میروند. مرکز اصلی تلاشها: گسترش اعتراضات با اتکا به شیوههای متنوع سازماندهی و اعتراضات مدنی در محله ها، ادارات، کارخانه ها، دانشگاهها، مدارس و ... برای فلج کردن کامل نظام ولایت فقیه با حداقل هزینه است. برای مبارزه با نظام استبدادی نظامی مذهبی کنونی که کنترل منابع عظیم طبیعی و انحصار رسانه ای، ابزارهای متعددی برای سرکوب در اختیار دارد، میباید قدرتمند بود.. دفاع از خود و سعی در خنثی کردن مزدوران به معنی خشونت طلبی نیست. هدف شهروند بودن، تلاش برای کسب و حفظ حقوق انسانی مان و تبدیل این تلاش بصورت بخشی از فعالیت های روزمره است.

5. طرح شبکه اتحاد ایرانیان دمکرات و سکولار:

با توجه به شرایط فعلی وجو اختناق در ایران امکان گرد هم آیی طیف های مخالف ایرانیان دمکرات و سکولار در یک نقطه و در یک زمان مشخص ناممکن است. اما با استفاده از تجربیات جنبش کنونی در 8 ماه گذشته، میتوان شبکه ای گسترده با استفاده از فضای مجازی ایجاد کرد. با این هدف که ارتباطات بین ایرانیان دمکرات برای طرح و گفتگو در رابطه با برنامه و شیوه های سازماندهی تقویت و منظم و منسجم گردد.

سپس این شبکه در طی روندی دارای قدرت سازماندهی قابل توجهی شده و زمینه ای برای تشکیل جبهه ای گسترده و دمکراتیک را ایجاد نماید. این شبکه در عین حال، میتواند با متحد کردن صداهای متعدد اما متفرق آزادی خواهان در شرایط کنونی نقشی موثر در بیان خواسته ها و کمک به سازماندهی اعتراضات داشته باشد. برای مثال روز جهانی زن در راه است. سپس چهارشنبه سوری و ... در این شرایط اگر بجای صداهای جدا از هم یک صدا شویم و قادر باشیم برنامه ای مشترک داشته باشیم. میتوانیم جنبش آزادی خواهی را بطور موثر تری یاری رسانیم.

5.1. اولین پایه شکل گیری شبکه، قبول خواسته های طرح شده تحت عنوان برنامه کلی اتحاد ایرانیان دمکرات و سکولار است.

5.2. عضویت در شبکه بصورت فردی خواهد بود. تنها معیار عضویت در این شبکه قبول اصول برنامه جنبش آزادی خواهی بعنوان هدف های کنونی جنبش آزادی خواهی است.

5.3. قدم بعدی اعلام حمایت گروهها و اشخاص از شبکه و ابراز تمایل برای ایجاد اتحاد دمکراتیک در سایت های سازمانی، گروهی و یا وبلاگ های شخصی است. هر فرد یا گروهی میتواند توضیحات و یا نکات مهمی

را که در رابطه با این برنامه کلی لازم میبیند، در سایت خود اضافه نماید. سپس با قرار دادن لوگوی شبکه " اتحاد ایرانیان دمکرات و سکولار، عضو این شبکه شود. (طرح لوگو موقتی و برای شروع کار پیشنهاد شده. هموطنان خلاق و هنرمند میتوانند طرح های دیگری را پیشنهاد نمایند).

5.4. تاکید اصلی در این شبکه، برعدم وجود "رهبری هرمی" و اتکا به خرد جمعی است. لزومی برای دنباله روی اقلیت از اکثریت وجود ندارد.

5.5. سایت های عضو میتوانند بعد از قرار دادن لوگو و برنامه درسایت خود، بخشی از سایت را به مباحث نظری و عملی در رابطه با اهداف جنبش اختصاص دهند. این بخش میتواند؛ شامل موضوعات نظری در رابطه با مسائل مهم، برنامه جمهوری خواهی، نوع جمهوری (فدرال ...)، مکانیزم های کنترل قدرت؛ برنامه های اقتصادی برای بوجود آوردن اقتصاد مولد و چند محصولی، رشد موزن مناطق مختلف؛ سیاست های فرهنگی و... باشد. بخش عملی شامل بررسی موضوعات روز، برنامه ریزی و پیشنهادات برای سازماندهی اشکال متنوع مبارزه میگردد.

در این مرحله مجموعه ای ازسایت ها، عضو شبکه شده ولی ارتباط تعریف شده ای بین آنها وجود ندارد. این کار امروز میتواند براحتی در مورد بلاگ های شخصی و در عرض چند روز در رابطه با سایت های سازمانهای سیاسی بعد از تبادل نظر گروهی بوجود آید.

5.6. در مرحله بعدی سایت های شبکه اتحاد ایرانیان دمکرات و سکولار، همدیگر را پیدا میکنند. در این مرحله مجموعه های فعال و علاقه مند با همدیگراارتباط برقرار میکنند. با شکل گیری نظرات و درجه علاقه به تشکیل چنین شبکه ای، در روندی نسبتا کوتاه میتوان چند سایت مادر (یا اصلی) را شناسایی کرد و یا تشکیل داد. در این حالت بسیاری از سایت های شخصی به سایت های اصلی متصل شده و شبکه شکل میگیرد. همچنین مجموعه اعضایی که شناخت لازم از همدیگر پیدا میکنند میتوانند مبادرت به ایجاد وبلاگ جمعی نمایند. در چنین روندی، با تبادل نظرات و تصمیم گیری های جمعی، زمینه برای ایجاد جبهه ای، با انتخاب شورای هماهنگی (اعضا فعال و صاحب نظر) میتواند شکل گیرد.

بدین ترتیب یک شبکه ارتباطی و گسترده خود سازمانده جهانی بدون احتیاج به جلسات طولانی و بحث های خسته کننده میتواند حول یک برنامه مشترک و مشخص در مدت کوتاهی ایجاد گردد. سیستم رای گیری در رابطه با برنامه ریزی ها و جهت گیری های سیاسی

میتواند با استفاده از رای گیری های الکترونیک در سایت های اصلی بوسیله اعضا براحتی انجام گیرد. در اینصورت رای گیری مستقیم بدون احتیاج به جلسات طولانی، پس از مطالعه نظرات و پیشنهادات بسرعت انجام میشود.

5.7. در صورت وجود اکثریت هم نظر راجع به یک موضوع، کل مجموعه میتواند بیانیه صادر کند و یا از برنامه و سیاست خاصی حمایت نماید. سپس متناسب با نیروی سازماندهی شده و یا نیروهایی که با نظر خاص شبکه موافقند، آن برنامه واقعیت اجرایی پیدا میکند.

5.8. هر سایت گروهی، سازمانی و شخصی میتواند بسادگی جزیی از شبکه شود و با شبکه همکاری نماید. مسلماً هر سازمان و گروهی که با شبکه همراهی میکند در عین حال میتواند پیگیر هدف های خاص سازمانی و تشکیلاتی و فردی خود بطور مستقل باشد. اگرچه این هدف های خاص سازمانی نمیتوانند در تضاد باخواسته های مورد قبول اعضا شبکه باشد.

6. اهداف شبکه اتحاد ایرانیان دمکرات و سکولار:

6.1. تشکیل و گسترش هسته های مقاومت و تشکلات مدنی. این هسته ها بخش فیزیکی و اصلی شبکه را در ایران تشکیل داده در جهت پیشبرد خواسته های جنبش آزادی خواهی با توجه به توان و موقعیت خود فعالیت میکنند. این تشکلات در هر مرحله با توجه به نیازهای جنبش فعالیت های خود را در حد توان سازمان میدهند. عملکرد شان به مبارزه با دیکتاتوری در این مرحله محدود نمیشود. در مرحله گذار، به حفظ امنیت و آرامش یاری میرسانند. با باز شدن فضای سیاسی میتوانند تبدیل به عناصر تشکیل دهنده سازمانهای سیاسی نوین گردند و یا به احزاب و سازمانهای دمکراتیک بپیوندند. در واقع حفظ دست آورد های جنبش و تعمیق مبارزه برای نهادینه شدن فرهنگ دمکراتیک در فردای سرنگونی نظام ولایت فقیه رابطه مستقیم با قدرت احزاب و سازمان های دمکراتیک خواهد داشت. در دوران استقرار آزادی و نظام جمهوری، وظایف ارگان های پایه ای مدنی در کنار تلاش برای سازندگی، جلوگیری از تمرکز قدرت بیش از حد و سو استفاده رهبران احزاب سیاسی در قدرت از قدرت است.

6.2. ایجاد شبکه ارتباطی مجازی و رادیو تلویزونی و کانالهای متنوع و موثر ارتباطی و اطلاع رسانی. پیشنهادهای دقیق تری در رابطه با شبکه مجازی وجود دارد که بعداً به اطلاع میرسد.

6.3. تبادل نظر در رابطه با تدقیق هدف ها، شیوه های سازماندهی و

برنامه ریزی برای اشکال متنوع و موثر مبارزه در ایران و حمایت حقوقی، سیاسی، حقوق بشری و مادی از این مبارزه در خارج از ایران.

6.4. ایجاد مجموعه ای از مقالات و نظرات در سایت های شبکه با دسته بندی خاص موضوعی برای ارایه نظرات. گفتگو و بحث در باره آنها.

6.5. تلاش در جهت ایجاد جبهه دمکراتیک برای مبارزه در راه استقرار نظام جمهوری بر اساس اصول مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر؛ جدایی امر مذهب از دولت.

نکته اساسی سازماندهی مبارزه بر مبنای قرار دادن نیروی عظیم ولی پراکنده مردمی در یک چهارچوب منطقی و "خود سازمانده" و تبدیل آن به یک نیروی موثر و کارآمد است. مهمترین ضامن پیروزی جنبش آزادی خواهی در مرحله اول درجه آگاهی و در مرحله دوم قدرت سازمان یافته آن است. هر چه سازماندهی ما قدرتمندتر باشد، سختی ها و هزینه ها برای این دوران گذار کمتر خواهد بود. هر فردی نقش خود را در این چرخه گسترده مبارزه مدنی برای احقاق حقوق خویش و تاثیر گذاری برای ساختن جامعه ای بهتر پیدا می کند. کسانی ممکن است دو ساعت در هفته و عده ای چهل ساعت در هفته در این راه تلاش نمایند. از مبارزه منفی، تا پخش اعلامیه در محل کار و محله. از ارائه مقالات کارشناسانه تا تلاش در برای سازماندهی اعتصاب. همه و همه حلقه هایی کوچک اما مهم هستند. با پیشرفت مبارزه قدرت استبداد ضعیف شده و دایره آزادی گسترش می یابد. در آن شرایط نهاد های کوچک در ارتباط مستقیم تری با هم قرار گرفته و نهاد های وسیع تری برای هماهنگی شکل خواهند گرفت .

7. قدم های بعدی:

* در صورت موافقت با اصول این طرح میتوانید لوگو و برنامه پیشنهادی شبکه ایرانیان دمکرات و سکولار را در سایت خود قرار دهید. در صورت تمایل، نکات اصلاحی و یا نظرات انتقادی خود را نسبت به برنامه عنوان نمایید. سپس در رابطه با هدف ها و موضوعات روز و برنامه های جنبش میتوانید بخشی از سایت را به نوشته ها و مقالات در این باره اختصاص دهید.

* امکانات نگارنده در پخش گسترده این نوشته محدود است. با همیاری شما در انتقال این نوشته به دوستان و بلاگ های هموطنان دمکرات و سکولار، زمینه شکل گیری شبکه گسترده ای را برای همکاری موثر در راه خواسته های دمکراتیک بوجود میآورید.

* هر عضو شبکه میتواند با اطلاع رسانی راجع به هدف های شبکه، جنبش آزادی خواهی را یاری نماید. دامنه فعالیت هر فرد یا سایت خبری و یا سازمان سیاسی متناسب با امکانات فرد و مجموعه از طرف خود فرد یا تشکل مدنی یا سازمان سیاسی تعیین میشود.

* محور اصلی سازماندهی در ایران با توجه به شرایط کنونی هسته های مقاومت و تشکلات مدنی است. این تشکلات میتوند بوسیله شما در محله، دانشگاه، اداره، کارخانه، مدرسه یا پادگان شما، بصورت غیر رسمی با همکاری چند دوست، عضو خانواده، همشاگردی و همکار مورد اطمینان ایجاد گردد. هر تشکل کوچک بطور مستقل و خود سازمانده میتواند حول برنامه های شبکه سازماندهی نماید. اعضا این تشکلات با همفکری و تقسیم کار میتوانند برای شرکت موثر در اعتراضات خیابانی، برنامه ریزی اعتصابات، تلاش برای آزادی زندانیان سیاسی؛ مبارزه علیه انواع تبعیضات، آگاهی رسانی راجع به هدف های جنبش و... فعالیت نمایند.

* پیشنهادات و انتقادات خود را در رابطه با این طرح ارسال فرمایید. امید بر این است که با تلاش برای ایجاد بدیلی دمکراتیک و قدرتمند؛ با حداقل هزینه و زمان زمینه استقرار نظامی دمکراتیک را امکان پذیر نمایم

بیژن پوینده.

Freenet.bijan@gmail.com

/http://poyandeh.wordpress.com

کلمات کلیدی:

شبکه ایران دمکرات سکولار جنبش آزادی خواهی جبهه متحد آزادی خواهان بدیل قدرتمند دمکراتیک جمهوری ایران سازمان دهی ارگان های مدنی جدایی دین از دولت آزادی خواهی نهادینه شدن آزادی فرهنگ استبدادی خرد جمعی توسعه پایدار تمرکز زدایی اعتصاب اعتراضات

.

کالبد شکافی مسائل انتخاباتی در ایران ۲



رژیمی که خود را "آچمز" کرد

سه‌شنبه ۴ اسفند ۱۳۸۸ - ۲۳ فوریه ۲۰۱۰

ندا حقیقت

"غیر پیش بینی بودن نتایج انتخابات" یکی از مهمترین مسائلی بود که سبب گرفتار شدن رژیم جمهوری اسلامی در وضعیتی شد که به گفته بسیاری از کارشناسان و صاحب‌نظران بیرون آمدن از آن غیر ممکن است. در حال حاضر حاکمیت در جمهوری اسلامی در وضعیتی به سر می‌برد که نه تنها استفاده از قوای قهریه کاری از پیش نمی‌برد بلکه کوتاه آمدن از مواضع نیز مشکلی را حل نخواهد کرد.

"ندای آزادی" در ادامه بحث تحلیل و تشریح وقایع اخیر انتخاباتی مصاحبه ای با "اصغر اسلامی" فعال سیاسی و عضو جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران انجام داده است.

این فعال سیاسی معتقد است که رژیم جمهوری اسلامی چنان خود را آچمز کرده است که قادر به بازگشت نیست و هر حرکتی آنرا بیشتر در باتلاق فرو خواهد برد.

به نظر شما چرا رژیم جمهوری اسلامی به این فکر افتاد که با ورود میر حسین موسوی به صحنه انتخابات موافقت کند؟

تا دوماه قبل از انتخابات، جنبش و جوشی به چشم نمی‌خورد، کارنامه ریاست جمهوری احمدی نژاد نه تنها برای مردم، که حتی برای بخشی از حامیان خود احمدی نژاد نیز جذابیتی نداشت. بخشی از اپوزیسیون خارج از رژیم، انتخابات را بایکوت کرده بود. بخش عمده ای از مردم یا دلیلی برای رفتن به پای صندوق های رای نمی‌دیدند و یا مخالف رای دادن بودند.

در سطح بین المللی نیز رژیم با فشارهای رو به رشد روبرو بود. انتخابات ریاست جمهوری در ایالات متحده آمریکا و انتخاب شدن اوباما و اعلام تمایل به تخفیف و یا حل بحران میان دو کشور نیز عاملی شده بود، که احمدی نژاد و حامیان او نتواند از دشمنی "شیطان بزرگ" یک حربه تبلیغاتی برای انتخابات دست و پا کنند.

اصلاح طلبان حکومتی نیز، دیگر نفوذ چندانی در میان مردم نداشتند. علاوه بر این، در طیف اصلاح طلبان نه یک برنامه انتخاباتی وجود داشت و نه توافقی بین کاندیداها. کروی بدون تبانی با دیگران کاندید شده بود. بر سر گزینش میرحسین موسوی و یا محمد خاتمی، رایزنی در خفا همچنان ادامه داشت. خاتمی تمایل درونی اش را اعلام کرده بود و موسوی مردد بود که سران نظام چه واکنشی نسبت به کاندیداتوری اش نشان خواهند داد. مجموعه اصلاح طلبان نیز در برابر این سؤال قرار داشتند، که کدام یک از این دو شخصیت از استقبال عمومی بیشتری در میان مردم برخوردار خواهد شد. فردی مورد نظر بود که هم مورد قبول مجموعه ی طیف اصلاح طلب باشد، و هم مورد توافق ارکان اصلی نظام، از خود تزلزل نشان ندهد و در ضمن مورد قبول بخش های ناراضی و یا رانده شده نظام هم باشد. در میان دو کاندیدای مورد بحث، موسوی ملغمه ای از تمامی این ویژه گی ها بود. هم اصلاح طلب بود و هم نبود. هم رادیکال و بنیادگرای اسلامی و مورد پذیرش بخش عمده ای از روحانیت قشری بود و هم مدرنیست اسلامی. اما موسوی تا زمانی که تضمین نداشت، از شانس برابر با احمدی نژاد برخوردار است، از قبول کاندیداتوری برای ریاست جمهوری خودداری می کرد و حاضر به شرکت در انتخابات نبود. با اعلام چراغ سبز، موسوی وارد عرصه انتخاباتی شد. خاتمی نیز بر خلاف میل درونی اش از کاندیداتوری خود صرف نظر کرد.

کارگزاران جمهوری اسلامی به این امر واقف بودند که تنور انتخاباتی کشور همچنان سرد است و تنها کاندیداتوری موسوی، کروی، رضائی در کنار احمدی نژاد، عامل کشانده شدن مردم به پای صندوق های رای نخواهد بود. آنها برای جلب توده های مردم به پای صندوق های رای، شکل جدیدی از انتخابات را برگزیدند، که در تاریخ سی ساله جمهوری اسلامی بی سابقه ای بود. جمهوری اسلامی موفق شد با به کار گیری یک روش جدید انتخاباتی نه تنها تنور انتخابات را دوباره روشن کند، بلکه حتا بخش های گسترده ای از مردم و جناح های مردم اپوزیسیون را نیز وارد صحنه انتخابات کند. بحث و مناظره های رادیو-تلویزیونی میان کاندیداها سازماندهی شد، جدل های انتخاباتی در سطح جامعه بالا گرفت. بسیاری از مسائل و خط قرمزهای درونی سیستم، از جمله حیف و میل های مالی، سوء استفاده های سیاسی ارگان ها، وضعیت زندانها، عدم آزادی ها و ده ها مطلب دیگر برای اولین بار، از طریق رادیو و تلویزیون و سایر رسانه های خبری نظام مورد بحث و جدل قرار گرفت. طرح مسائل فوق، رفته رفته شور و شوق و حساسیت انتخاباتی را دوچندان نمود و تب انتخابات جامعه را در بر گرفت و به خانه ها و خیابان ها کشیده شد.

فضای سیاسی در جامعه و حتا در خارج از مرزهای ایران تغییر کرد. دختران و پسران جوان به خیابان ها آمدند، طرفداران و مخالفین این و یا آن کاندیدا، وارد صحنه انتخاباتی شدند و درگیری های فکری شدت گرفت. بسیاری از چهره های فراموش شده و یا از صحنه خارج شده، که یا نومید شده بودند و یا انزوای سیاسی پیشه کرده بودند، باز وارد صحنه سیاسی شدند. شور و شوق تازه ای جامعه را فراگرفت. به خاطر دارم که در تاریخ ۱۲ یونی سال گذشته، برای شرکت در تظاهرات "نه به انتخابات ریاست جمهوری" در برابر سفارت جمهوری اسلامی به برلن رفته بودیم. شاهد حضور افرادی برای رفتن به سفارت جمهوری اسلامی برای رای دادن شدیم، که باورمان نمی شد. وضعیتی فراهم شده بود، که یک ماه قبل از آن، برایمان قابل پیش بینی نبود. برای بخشی از مردم، این ذهنیت ایجاد شده بود که گویا با رای شان قادرند تغییراتی در درون نظام بوجود آورند.

وضعیتی که بوجود آمد و استقبالی که از انتخابات شد در بدو امر به سود نظام جمهوری اسلامی بود. رژیم دومرتبه در بدترین شرایط خود، موفق به جلب مردم به انتخابات شد. در نبود کوچکترین امکانات برای برگزاری انتخاباتی آزاد، تحت تاثیر جو ایجاد شده، باز بخش گسترده ای از توده های مردم و حتا بخش هایی از اپوزیسیون توهم زده، به کارزار انتخابات جلب شدند.

مجموع این عوامل سبب شد تا انتخابات از استقبال گسترده ای برخوردار شود. موسوی و کروبی، به عنوان چهره های پرتجربه نظام، بر این واقف بودند که اهرم ثقل در انتخابات ریاست جمهوری، ابزاری است که کاربرد همیشگی داشته است. ولی به نظر می رسد که آنها هم، میزان استفاده از این حربه را به این اندازه و تا این حد، تصور نکرده بودند و یا ارزیابی روشنی از آن نداشتند.

آنها اگر چه، خود بخشی از این ماشین سوء استفاده و سرکوب بودند و دریک بازی انتخاباتی شرکت کرده بودند که هیچ قرابتی با انتخابات آزاد نداشت، اما تصورشان بر این بود که میان خودی ها "برابری" رعایت شود و شخص خامنه ای و سپاه نقش "داوری" را بعهده بگیرند، غافل از آن که دیرپائی است که منافع بلاواسطه مادی تمامی بندهای مرئی و نامرئی میان فرزندان دیروزی امام را، پاره کرده است. موسوی باور کرده بود و شاید تضمین گرفته بود که این چنین شود و همین مسائل باعث شده بود که به انتظارچندین و چند ساله خود پایان دهد و وارد رقابتهای انتخاباتی شود. او نمی توانست بپذیرد که تا این حد مورد بی مهری قرار گیرد.

جمع بندی کنم. میزان استقبال و شرکت مردم در انتخابات برای ما قابل پیش بینی نبود. انتخابات در ابتدا و در روند شکل گیری

پیروزی بزرگی برای رژیم بود. باز رژیم توانست با دامن زدن به توهم توده های مردم، تعداد بسیار زیادی را به پای صندوق های رای بکشاند. اما نتایج ناشی از آن، روند جدا شدن تدریجی مردم از نظام را به میزان بسیار گسترده تری شدت بخشید، نظام از درون تضعیف شد، ریزش "خودی" ها شدت گرفت و از همه مهم تر، تحول عظیمی در جامعه چه در چند هفته قبل از انتخابات و چه ماههای پس از آن انجام گرفت که قابل پیش بینی نبود.

در شب آخر اعلام نتایج انتخابات، چه مساله ای سبب شد که موسوی اعلام کند خود برنده رقابتهای انتخاباتی است، در غیر اینصورت در انتخابات تقلب صورت گرفته است؟

در روزهای قبل از انتخابات شور و شوق جدیدی در جامعه، به خصوص در میان نسل جوان ایجاد شد. نه تنها بسیاری از جوانان فعال شده بودند، بلکه این ذهنیت در جامعه ایجاد شده بود، که گویا مردم با رای خود می توانند با انتخاب "بد" در برابر "بدتر"، ضربه ای به نظام بزنند. آنها بر این باور بود که تنها رای شان تعیین کننده است که نام چه کسی از صندوق انتخاباتی بیرون خواهد آمد. حتا برای موسوی نیز این توهم ایجاد شده بود. او خود را رئیس جمهور آینده ایران می دید. این ذهنیت، تنها ذهنیت مردم کوچه و خیابان نبود، بلکه بررسی ها و نظرسنجی ها نیز تا حدود زیادی این یقین را ایجاد کرده بود که موسوی برنده انتخابات خواهد شد. حتا بین طرفداران احمدی نژاد تزلزل بوجود آمده بود. قشر ناراضی جامعه و حتی افرادی که در نظر نداشتند در انتخابات شرکت کند، وارد درگیریهای شدید سیاسی شده بودند و این را جناح های مختلف در صف های رای نیز به وضوح احساس می کردند. موسوی در شب آخر باقی مانده به اعلام نتایج انتخابات، اعلام کرد که با بررسی های انجام شده یقین دارد رئیس جمهور خواهد شد، در غیر اینصورت در انتخابات تقلب صورت گرفته است. اعلام نتایج انتخابات برای او و میلیون ها رای دهنده، غیرمترقبه و غیرقابل قبول بود. اختلاف فاحش آرای احمدی نژاد از موسوی و کروی ضربه ای بس هولناک برای این دو وهواداران شان بود. زنان و مردان جوان که هفته ها برای تغییر رئیس جمهور فعالانه نیرو گذاشته بودند، تحمل چنین توهینی را به خود و به رای خود نداشتند، با شعار "آمده ایم رایمان را پس بگیریم" به خیابانها آمدند.

کارگزاران رژیم جمهوری اسلامی بر این باور بودند که مردم پس از اعلام نتایج انتخابات به خانه های خود بر می گردند و تب و تاب انتخابات فروکش خواهد کرد. در سناریوهای فرض شده، چنان تصور شده بود که عاملین اجرای نقش، یعنی مردم پس از انجام وظائف خود، یعنی

دادن رای به جای اول خود باز می گردند. ما در این انتخابات، نه تنها با توهم توده های توهم زده و نیروهای اصلاح طلب درون نظام روبرو بودیم، بلکه بسیاری از محاسبات عوامل و کارگزاران رژیم نیز ذهنی پایه ریزی شده بود. تمامی این محاسبات در اثردینامیسمی که در هفته های قبل و ماه های پس از انتخابات توسط حضور مردم در خیابان ها ایجاد شد، برهم ریخت. خفقان ۳۱ ساله رژیم جمهوری اسلامی درهم شکست و مردم خیابان ها را برای مدتی در اختیار خود گرفتند.

آیا حاکمیت حدس می زد که اگر احمدی نژاد را به عنوان رئیس جمهوری انتخاب کند، اعتراضات مردم شدت خواهد گرفت و اوضاع بسیار وخیم خواهد شد؟

نه کارگزاران رژیم، نه اپوزیسیون و نه دستگاه های عریض و طویل خبری جهانی می توانست حوادث و تغییر و تحولات پس از انتخابات، واکنش مردم، اصلاح طلبان و حتی خود رژیم را ارزیابی کند. تصمیم گیری برای گزینش احمدی نژاد، به عنوان ریاست جمهوری مجدد، به نظر من بر مبنای محاسبه های قبلی کارگزاران رژیم بود و نه شناخت آنها از وقایع بعد از انتخابات. به نظر من اگر رژیم جمهوری اسلامی از شدت و حدت ضربه ای که پس از انتخابات خورد، اگر از میزان رشد گسترده اعتراضات و مبارزات مردم اطلاع داشت، اگر شدت ریزش درون نظام را برآورد کرده بود، به احتمال زیاد حاضر بود ریاست جمهوری موسوی و یا احیاناً کروبی و حتی رضائی را بپذیرد و یا آن که حتی هیچ انتخاباتی را برپا نکند. چرا که عوارض آن برای نظام جمهوری اسلامی می توانست به مراتب کمتر باشد و عنصر تجربه خیابانی مردم در برابر رژیم، انجام نمی گرفت. بزرگترین شکست رژیم در این هشت ماه این بود، که توده های مردم به قدرت خود و به ضعف رژیم پی بردند و این را تجربه کردند. رژیم جمهوری اسلامی با تدارک برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، در شکلی که انجام گرفت، در پی یک پیروزی بود. ولی شکستی که حاصل اش شد، در سی و یک سال گذشته بی سابقه بود. این نقطه عطف، این امر بزرگ تاریخی و این خیزش "نو" برای هیچ کس قابل پیش بینی نبود. غول از شیشه خارج شد، رژیم از درون از هم پاشید، روند سرنگونی اش شدت گرفت. خفقان گسترده سی و یک ساله اش در هم شکست. "نه" به جمهوری اسلامی در یک بعد گسترده میلیونی در یک درگیری پر قدرت خیابانی به نمایش گذارده شد. حضور سپاه، بسیج، نیروهای امنیتی رژیم، در روزهای عاشورا، قدس و از همه بدتر در روز 22 بهمن و نظامی کردن همه ارکان جامعه، نمایش قدرت رژیم جمهوری اسلامی نبود، بلکه بیانگر ترس و زبونی اوست. در جامعه شرایطی فراهم شده که به هیچ وجه قابل پیش بینی نیست.

گلوله برف تبدیل به بهمن عظیمی شده که دیگر کانال و راهی برای آن تدبیر نشده است. جمهوری اسلامی نه راهی به جلو دارد که بتواند کاری از پیش ببرد و نه امکانی برای عقب نشینی. این تصور که با تهدید و ارعاب، کشتار و جنایت و تجاوز به دختران و پسران جوان، می توان جنبش را خفه کرد و یا از "انرژی" اش کاست، زود و یا با کمی تاخیر عکس آن ثابت خواهد شد. این گونه به نظر می رسد که رژیم جمهوری اسلامی همچنان توانمند است و آرایش قوای نظامی و امنیتی اش دال بر این توانمندی است. اما تجربه تاریخی نشان داده است که تمامی نظام های پوسیده در هنگام ازهم پاشیدن و سقوط، در ظاهر توانمند به نظر می رسد.

شعارهای اولیه مردم با حرکتهای بعدی آنان تفاوت پیدا کرد و در نهایت به جدایی دین از حکومت و رد ولایت فقیه در جامعه مبدل شد، علت چه بود؟

ویژگیهای این حرکت اعتراضی در این بود که در ابتدا رای دهندگان آمده بودند که رای خود را پس بگیرد. در این مرحله مردم (چه رای دهنده و چه افراد ناراضی که در انتخابات شرکت نکرده بودند) بصورت مسالمت آمیز به خیابانها آمده و پیر و جوان و زن و مرد در شکل حرکتهای اعتراضی آرام خواستار مطالبات خود شدند اما در مقابل با سرکوب، تحقیر و دستگیری روبرو شدند. خشونت و سرکوب رژیم رفته رفته شعارهای مسالمت آمیز را به شعارهای شکننده نسبت به تمامیت نظام ارتقا داد و این روند همچنان در حال اوج گیری است.

در حال حاضر حزب یا تشکیلات منسجمی در کشور وجود ندارد. به اعتقاد شما سازماندهی اعتراضات مردم با چه گروه یا کسانی است و این حرکت چگونه برنامه ریزی و هدایت خواهد شد تا به سرانجام برسد؟

در شرایط بوجود آمده عامل سازمان دهنده اعتراضات مردم خود رژیم جمهوری اسلامی است. سی و یک سال است که رژیم جمهوری اسلامی شکل گیری هر حرکت سازمان یافته مردمی را سرکوب کرده است. در جامعه نهادهائی وجود ندارند که بتوانند این حرکت را زیر چتر خود بگیرند و ارتقای سیاسی دهند. مردم از امکانات خود سیستم استفاده می کنند. ما با یک جنبش اعتراضی روبرو هستیم که در واکنش به عملکرد رژیم در حال شکل گیری و گسترش است. اگر چه در جامعه مشکلات عدیده اقتصادی و اجتماعی جود دارد، اما در مقطع کنونی عنصر سیاسی و اعتراضی مردم، در شکل "نه به دولت احمدی نژاد"، "نه به خامنه ای" و در حقیقت "نه به جمهوری اسلامی" برجستگی دارد و همه ی خواسته های دیگر را تحت شعاع خود قرار داده است. در هشت ماه گذشته مردم

رژیم را مجبور به عقب نشینی کرده اند. رژیم نمی تواند به شکلی که می خواهد سرکوب کند. اگر چه رژیم در ظاهر یکدست به نظر می رسد، اما از درون در حال از هم پاشیدن است و انسجام درونی اش در هم ریخته شده است. اپوزسیون سازمان یافته خارج از رژیم در داخل موجود نیست. اما درگیری های درون نظام به مردم این امکان را می دهد، که به صورت محدود از فرصت ها استفاده کنند. زود و یا دیر بخش های دیگر اجتماعی مانند کارگران، زنان، دانشجویان، کارمندان به علت نیازها و مشکلاتشان به این حرکت اعتراضی خواهند پیوست.

با توجه به شرایط کنونی، رژیم چه تدابیری برای برون رفت از بحران اتخاذ خواهد کرد؟ آیا ممکن است که حاکمیت کوتاه بیاید و موسوی را به عنوان رئیس جمهوری معرفی کند؟

در شرایط بوجود آمده نمی توان گفت که رژیم نجات خواهد یافت. حالت میرایی رژیم شدت گرفته است. اگر رژیم عقب نشینی کند در ذهنیت عامه چنین تداعی خواهد شد، که مردم رژیم را وادار به عقب نشینی کرده اند. در چنین حالتی به آن بسنده نخواهند کرد. به نظر می رسد که رژیم در شرایط فعلی الترناتیوی ندارد. یکی از دلایل مقاومت رژیم، ترس از وضعیت دوران شاه و انقلاب بهمن است که مبادا تکرار شود و از دارندگان امتیازات خلع ید شود.

آیا جمهوری اسلامی خواهد توانست با سرکوب کاری از پیش ببرد و یا راه حل دیگری برای برون رفت وجود خواهد داشت؟

جمهوری اسلامی در وضعیت بحرانی شدیدی بسر می برد. نه راه پس و نه راه پیش دارد و اگر نخواهد سرکوب کند دیر یا زود خود سرنگون خواهد شد. اگر سرکوب کند (توان بالاقوه آن را دارد) ولی برای فردای آن برنامه و راه امیدی ندارد. در حقیقت می توان ادعا کرد که رژیم خود را "آچمز" کرده است. در این هشت ماه گذشته، اگر چه دولت با بحران بیکاری، و مشکلات عدیده اقتصادی روبرو بوده است ولی جامعه بیشتر درگیر مسائل سیاسی بوده است. اگر دامنه اعتراضات سیاسی فروکش نکند و ادامه یابد دیر و یا زود اقشار ناراضی جامعه نظیر کارگران، کارمندان و معلمان با خواسته های مشخص خود پا به خیابان خواهند گذاشت و وضع رژیم به مراتب بدتر از این خواهد شد. جمهوری اسلامی می توانست با برگزاری انتخابات "آزاد" میان خودی ها و تقسیم قدرت در درون جناح های خودی مرگ خود را به عقب بیاندازد، اما در حال حاضر شرایط آن قدر بحرانی است که رژیم قادر به هیچ کاری نیست و هر لحظه می تواند انفجاری انجام گیرد که منجر به ریزش درونی شود.

ویژگی شرایط کنونی در مقایسه با شرایط گذشته در انقلاب ۵۷ چیست؟

وجود وسایل ارتباط جمعی ساختار ویژه ای بوجود آورده است. مردم خود به طور فعال تر از گذشته وارد بده بستانهای خبری شده اند. در آن دوران غرب برای گسترش کمربند ایمنی در پی آن بود که با اجرای برخی از اصلاحات و انجام طرح ها در کشورهای وابسته به خود مانع نفوذ شوروی شود. در حال حاضر غرب با بحران گسترده جهانی روبرو است. تمامی اقدامات نظامی غرب، حداقل در منطقه در خطر است. غرب از تشدید بحران در منطقه به شدت پرهیز می کند. در منطقه تغییرات جدیدی رخ می دهد. در ایران امروز، مردم ما یک تجربه ای 31 ساله با رژیم اسلامی را پشت سر می گذرند. بدست آوردن حقوق اولیه شهروندی و تامین آن در جامعه ما به ارزش اجتماعی و نیاز مبرم شهروندی و یک "مساله" اساسی جامعه تبدیل شده است، در عین حال استفاده از تکنولوژی جدید ارتباطی به عنوان عامل ارتباطی مهمی، ارتباطات میان مردم را تسهیل تر کرده است، که این خود در سازماندهی حرکت های اعتراضی و انعکاس آن در خارج از مرزهای ایران نیز نقش تعیین کننده ای پیدا کرده است.

سیستم خبر رسانی با گذشته بسیار متفاوت است. از طرفی رژیم تجربه دوران شاه را دارد و می داند کوچکترین عقب نشینی چه عواقبی را برایش به ارمغان خواهد آورد.

برفرض که بجای احمدی نژاد، موسوی و یا کروبی بیایند، آیا آنها قادرند به مطالبات مردم پاسخ گویند؟

مردم در حرکت های اعتراضی خود در 8 ماه گذشته، هنوز خواست های عجیب و غریبی عنوان نکرده اند. آمده بودند رای شان را پس بگیرند، بعد عنوان شد دیکتاتور نمی خواهند، که در ابتدا تنها در شخصیت احمدی نژاد خلاصه می شد و بعد دامن خامنه ای را نیز در بر گرفت. سپس در اینجا و آنجا شعار جمهوری ایرانی هم به صورت بسیار بسته و ناروشن به آنها افزوده شد. خواسته های مردم با طرح آزادی زندانیان سیاسی، پی گیری عاملین حملات خیابانی نیروهای امنیتی به مردم تا حدودی دقیق تر شد ولی هنوز خواست هائی مطرح نشده اند که "نظام برآنداز" باشند. به نظر من تا این مرحله زمانی موسوی و یا کروبی می توانستند هم حافظ این نظام باشند و هم به پاره ای از خواسته های که تا کنون توسط مردم مطرح شده اند، جواب دهند. از همان ابتدا روشن بود و اکنون هم در گفت و گوهای مطبوعاتی اخیر آقای کروبی عنوان کرده اند که خواهان حفظ نظام هستند و حتا می توانند به گونه ای هم دولت تائید شده "امام" را بپذیرند.

بنابراین در جواب سئوالتان باید بگویم، که موسوی و کروبی به پاره

ای از این خواست می توانستند جواب دهند و در ضمن راه نجاتی بود برای خود نظام.

اما در این فاصله 8 ماه اتفاقاتی نیز حادث شده است، که به راحتی نمی توان از کنار آن گذشت. رویارویی درون نظام، جدائی جناح های رژیم را تشدید کرد. مردم به قدرت خود در خیابان ها پی بردند. خواسته های اقتصادی در هشت ماه گذشته تا حدود زیادی تحت تاثیر درگیری های سیاسی به کنار رانده شد. دیر و یا زود خواست های جدید، مانند امنیت سیاسی، اقتصادی و حقوق شهروندی به طور روشن تری مطرح می شود. به نظر می رسد که مردم تن به خواسته های کمتر از مطالبات مطرح شده خود نخواهند داد. تغییر و تحولات در اپوزسیون نمی تواند با بازگشت به عقب مطرح شود. جامعه نیاز به تغییرات بنیادی دارد. در این خصوص دولت گذار "باید" به نیازهای مردم پاسخ دهد. در جوامعی که دیکتاتوری مطلق وجود دارد، نمی تواند اپوزسیون خارج از رژیم شکل گیرد. در اعتراضات عمومی، فرصت های جدیدی ایجاد می شود. بخشهای فعال جامعه نظیر بخش زنان، کارگران، معلمان از فردا روز تغییر دولت به طرح خواست های مجدد خود خواهند پرداخت و در آن صورت برای دولت جانشین راهی جز این نخواهد بود که یا به این گونه خواست ها تن در دهد و یا در مقابل آن بایستد، اقدامی که در هر دو حال برای موسوی و کروبی اگر ناگویم غیر ممکن، باید گفت که بسیار مشکل خواهد بود.

در حال حاضر جمهوری اسلامی با مساله پرونده هسته ای روبروست، آیا مشکل این رژیم با توجه به شرایط کنونی در سطح بین المللی حادثتر خواهد شد؟

به نظر من غرب در وضعیتی نیست که بتواند دامنه فشار به جمهوری اسلامی چه در رابطه با پرونده اتمی و چه در مورد مسئله حقوق بشر را افزایش دهد و رژیم جمهوری اسلامی به این امر واقف است. به طور مثال بحران اقتصادی غرب، ایران همچنان یکی از مهم ترین بازارها برای کالاهای غربی، بخصوص آلمان می باشد. وضعیت نظامی و امنیتی غرب و ایالات متحده در عراق، افغانستان، لبنان، مناطق اشغالی فلسطین، پاکستان و ... ایران تا حدود زیادی در تغییر و تحولات این مناطق دخالت موثر دارد. غرب در وضعیتی نیست که بتواند فشار به جمهوری اسلامی را افزایش دهد.

به نظر من آن عاملی که می تواند مشکل رژیم را در سطح بین المللی افزایش دهد و غرب را به محیطی ناامن برای رژیم جمهوری اسلامی تبدیل نماید، تشدید مبارزات مردم در داخل و شکل گیری یک اپوزسیون ضد رژیمی فعال در خارج است. اوضاع و افکار عمومی در

سطح بین المللی واقعا پذیرائی فشار گسترده بر رژیم جمهوری اسلامی را دارد. مشکل موجود این است که آن عامل موثر، یعنی توان بالقوه جمعیت گسترده ایرانیان مهاجر و پناهنده در نابسامانی به سر می برد و نمی تواند از این وضعیت مطلوب به سود مبارزات مردم و افزایش فشار به جمهوری اسلامی استفاده کند.

بنابراین اگر چه دستیابی رژیم جمهوری اسلامی به سلاح هسته ای خطر بالقوه ای برای اسرائیل قلمداد می شود، اما به علت وجود خطرهای جدی تری در منطقه که قبلا به آن اشاره کردم، غرب مساله هسته ای جمهوری اسلامی را چندان بزرگ نمی کند، به دنبال راه حلی برای آن است که در ضمن مورد توافق ایران هم باشد. غرب حتی می تواند با این مساله کنار بیاید. صرفنظر از فشارهای محدود سیاسی و مالی-اقتصادی، من بر این نظرم که اعلام مواضع مطبوعاتی و دعوای دیپلماتیک هم چه از طرف غرب و چه از طرف جمهوری اسلامی بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد تا کاربردهای عملی.

پاسخ رژیم جمهوری اسلامی به جوامع بین المللی برای نقض حقوق بشر چیست؟

جمهوری اسلامی برای 31 سال پابمال کردن حقوق اولیه انسانی، زندان، شکنجه و کشتار هزاران دگر آندیش هیچ پاسخی ندارد. عقب نشینی در مواضع این رژیم، به خصوص در مورد وضعیت حقوق بشر، تنها زمانی امکان پذیر خواهد شد، که رژیم خود را در تنگنای شدید داخلی و خارجی ببیند. این نیز زمانی امکانپذیر خواهد شد که دامنه مبارزات مردم در داخل و فعالیت های اپوزیسیون در خارج افزایش یابد و رژیم چه در داخل و چه در سطح بین الملل در تنگناهای جدی قرار گیرد.

چگونه می توان رژیم را در خارج در تنگنا قرار داد؟

واقعیت این است که به همت جنبش گسترده و ملیونی مردم در ایران، خون تازه ای در رگ های ده ها هزار ایرانی در خارج از کشور دمیده شده است. بار دیگر داد و ستد های فکری در بسیاری از شهرها شدت گرفت است. احساس مسئولیت متقابل نسبت به جنبش اعتراضی مردم گسترش یافته است. شوق و ذوق در همه جا میان مجامع ایرانی بچشم می خورد. جو سیاسی در خارج در سی سال گذشته تا به این حد برای فعالیت های دمکراتیک در پشتیبانی از مبارزات مردم و فشار به جمهوری اسلامی مناسب نبوده است. اما واقعیت این است که هنوز ارتباط منسجمی در میان ایرانیان مهاجر، پناهنده و دانشجو دیده نمی شود. اگر هم بر حسب تصادف ارتباطاتی در اینجا و آنجا وجود داشته باشد، این ارتباطات بسیار اندک است. سازمان های سیاسی نیز که تا دیروز هم و

غم‌شان بسیج توده‌های ایرانی بود، اگر مردم و یا نظاره‌گر وضع موجود نباشند، فعالیت‌های‌شان از محدوده چند بیانی، اطلاعیه و یا شرکت در این و یا آن آکسیون محلی‌چندان بیشتر و یا موثرتر نیست. جنبش اعتراضی مردم در داخل نیاز مبرم به پشتیبانی گسترده و پر قدرت ایرانیان در خارج از مرزهای کشور دارد تا بتوان رژیم جمهوری اسلامی را مجبور به عقب‌نشینی کرده و روند سرنگونی آن را تشدید کند. با ارتباطات نازل ما، آن‌هم به صورت پراکنده در سطح این و آن شهر، نه تنها نمی‌توان از این امکانات بهره‌ای برد و از حرکت‌های اعتراضی مردم در برابر رژیم دفاع نمود، بلکه حتی خطر آن وجود دارد که اگر این مبارزات در مقطع کنونی برای مدتی فروکش کند و یا اشکال دیگری به خود بگیرد، فعالیت‌های پراکنده ما نیز در خارج فروکش کند و به سرعت رنگ و بوی خود را از دست بدهد.

اپوزیسیون مترقی ایرانی در خارج از کشور که خواهان مناسباتی انسانی، دمکراتیک، غیر متمرکز و انتخابی است (نهادهای گوناگون زنان، کانون‌های دفاع از زندانیان سیاسی، تجمعات گوناگون فعال در پشتیبانی از مبارزات مردم در بسیاری از شهرها، سازمان‌های سیاسی، هنرمندان و نویسندگان و هزاران نفر مشتاق آزادی و به خصوص نسل جوان و نیروی فعال دانشجویی که با شوق و ذوق مبارزاتی و خواسته‌هایی دمکراتیک، به یکباره وارد صحنه سیاسی در خارج از کشور شده‌اند) در لحظه‌های کنونی در برابر یک مسئولیت سنگین تاریخی قرار دارد.

اگر اپوزیسیون در خارج نتواند در این مقطع حساس زمانی، حداقل ارتباط لازم برای دخالت‌گری گسترده میان خود را فراهم سازد، اگر نتواند بازتاب دهنده خواسته‌های اعتراضی مردم در خارج شود، اگر نتواند شرایطی را فراهم سازد که فعالیت‌های پراکنده با هم مرتبط شوند، نه تنها قادر نخواهد شد، آن‌گونه که شایسته است از مبارزات روزمره مردم پشتیبانی کند، حتی خطر آن می‌رود که نتواند در این شرایط حساس زمانی از فضای آماده و موجود به سود مبارزات مردم استفاده کند. اعتراضات عمومی ما اگر هماهنگی و قوام دمکراتیک پیدا نکند، بدون شک وسیله‌ای خواهد شد در دست این و یا آن فرد و نیرو که در هر دو صورت بشارت دهنده‌ی مناسباتی دمکراتیک نخواهد بود.

چه راه حل و یا راه‌حلهائی وجود دارند؟

اگر فرصت به اندازه کافی وجود می‌داشت، شاید می‌شد دهها شکل کار و صدها طرح را مورد بحث و تبادل نظر قرار داد و برای آن نیز فرصت زمانی بی‌حد و اندازه قائل شد. مشکل ما اما در آنجاست که جنبش به

سرعت مراحل ابتدائی اش را پیموده است و در حال شکوفائی است. برای جوابگوئی به نیازهای این جنبش باید هر چه سریعتر شکلی از ارتباطات عملی مناسب با شرایط روز را انتخاب نمود و در کنار آن به گفت و گوهای ضروری دیگر پرداخت. فعالیتی دمکراتیک، دخالت گرانه، قابل رویت و قابل کنترل به صورت افقی و نه هرمی. حرکتی که خصلتی جنبشی داشته باشد، از ابتکارات فردی استقبال کند و رقیب سازمانهای سیاسی نباشد، بلکه بستری باشد که سازمانهای سیاسی بتوانند از طریق افراد و هواداران شان در آن با علنیت یارگیری کنند. نهادهای مرتبط کننده آن می توانند مجامع و یا نهادهای فعال و قابل رویت موجود شهری باشند که با ابتکارات فردی و یا جمعی و استفاده از امکانات محلی ایجاد شده و یا در حال ایجاد هستند. هر فردی که خود را در آن ببیند، می تواند بر مبنای تمایل و امکاناتش اش در سازماندهی آن دخالت گر باشد.

برای این منظور من همگامی کانون های همبستگی و دفاع از مبارزات مردم ایران در شهرهای مختلف اروپا و آمریکا را مناسب می دانم، که در حال شکل گیری است. تجربه و فعالیت های مشترک ما در چند ماهه گذشته، بیانگر آنست که میتوان از این طریق یک جو زنده و فعال در خارج از ایران بوجود آورد و به فعالیت مشترک علیه تمامی نظام جمهوری اسلامی، نظام سلطنتی و افکار بازمانده از نظام های موروثی و ساختارهای فرد محوری و ولایت مداری تحرک بخشید. این حرکت را می توان حول یک سری از مبانی که مورد قبول بخش گسترده ای از مجامع و نهاد ها فعال شهریند به پیش برد.

می توانید اشاره کنید که این مبانی کدامند؟

به طور مشخص مهمترین مسائلی که در حال حاضر برای اپوزیسیون دمکرات و مترقی ایرانی حائز اهمیت هستند عبارتند از:

آزادی بدون قید و شرط همه ی زندانیان سیاسی و عقیدتی، لغو مجازات اعدام، شکنجه و همه ی مجازات های غیر انسانی به هر بهانه و دلیل،

آزادی های بدون قید و شرط سیاسی، از جمله آزادی بیان، آزادی همایش ها، احزاب و رسانه های گروهی،

برابر حقوقی ملی، فرهنگی و باورهای مذهبی و غیرمذهبی، برابر حقوقی گرایشات جنسی،

برابر حقوقی، سیاسی و اجتماعی زنان و مردان،

جدائی دین از دولت،

لغو حجاب اجباری و تضمین آزادی در انتخاب نوع پوشش،

تلاش برای ایجاد " کمیسیون حقیقت یاب " جهت بررسی دستگیری ها، بازجویی ها، شکنجه ها، وضعیت زندانیان، گمشدگان، قتلها، اعدامها و ترورهای رژیم در داخل و خارج از کشور و پیگیری و مجازات عاملین و آمرین آن، پشتیبانی از خواست کارگران، زنان و جوانان برای ایجاد تشکل های مستقل، پشتیبانی از جنبش های اجتماعی زنان، کارگران، دانش جویان و خواست های صنفی و سیاسی آنان

بن بست عدالت اجتماعی در ایران

گفتگوی صدای آلمان با مهرداد درویش پور

یکشنبه ۲ اسفند ۱۳۸۸ - ۲۱ فوریه ۲۰۱۰

روز جهانی عدالت فرصتی است برای مرور شاخصهای رفاهی، آموزشی و بهداشتی، چگونگی توزیع ثروت یا مبارزه هدفمند با فقر و تبعیض در کشورهای مختلف. آیا جامعه ایران در این سنجش جایگاهی درخور دارد؟ وزن و نقش دولت در این میان چیست؟

مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۲۰۰۹، برای نخستین بار روز بیستم فوریه را "روز بین المللی عدالت اجتماعی" نام نهاد. دو سال است که به این مناسبت بسیاری نهادهای معتبر در سراسر جهان همایشها و مراسمی برگزار می کنند.

سازمان ملل با اتکاء به این نام گذاری، از کشورهای جهان خواسته تا سیستم اقتصادی خود را برپایه عدالت، برابری و مسئولیت جمعی تنظیم کنند. کارشناسان، پیوند رشد اقتصادی با بهبود شرایط کار و زندگی مردم را جلوه ای از عدالت اجتماعی می دانند. اما مدیر سازمان جهانی کار در ژنو معتقد است که این مشخصه در عموم کشورها، هنوز قابل مشاهده نیست.

عدالت اجتماعی و دمکراسی

توزیع ناعادلانه ثروت و موقعیت، شمار انسانهای فقیر و در حاشیه

مانده را بالا می‌برد. آنها به همین دلیل، نادیده گرفته می‌شوند و از مشارکت در تصمیم‌گیری‌های مهم باز می‌مانند. به این قرار، میان عدالت اجتماعی و دمکراسی رابطه‌ای انکار نشدنی وجود دارد. مهرداد درویش‌پور، جامعه شناس مقیم سوئد در این مورد می‌گوید: «هرچه افراد از سطح رفاه اجتماعی، دانش، فرهنگ، آموزش و بهداشت بیشتری برخوردار باشند، توانایی بیشتری برای تصمیم‌گیری در سرنوشت خود پیدا می‌کنند. عدالت اجتماعی در توسعه دمکراسی و نهادینه کردن آن نقش بسیار مهمی دارد. بدون عدالت و رفاه، دمکراسی جنبه صوری و لوکس به خود می‌گیرد.»

دولت رفاه، دولت احمدی‌نژاد

دولت رفاه، ضامن برنامه‌ریزی برای توزیع هرچه عادلانه‌تر ثروت است. از نگاه بسیاری ناظران، کشورهای اروپای شمالی که بدون الغای مالکیت خصوصی، قادر به توزیع عادلانه‌تر ثروت، امکانات و خدمات اجتماعی شده‌اند، مصداق عینی دولت رفاه هستند. دولت رفاه در عین حال بدون دمکراسی و بدون اتکاء به مشارکت و رای مردم معنا ندارد. به این ترتیب، چه سنجشی می‌توان از دولت نهم و دهم داشت که با شعار رفاه و توزیع بهینه ثروت ملی بر سر کار آمد و مستمر شد؟ مهرداد درویش‌پور می‌گوید: «دولت ایران بر مالیات مردم استوار نیست و برای کاهش فقر و کاهش فاصله طبقاتی، برنامه‌ریزی ندارد. این دولت بر درآمدهای نفتی متکی است و شاید بتواند تنها برخی خدمات اجتماعی را بر پایه این درآمد استوار کند. شکاف طبقاتی در این دو دولت بیشتر شده است.»

دولت دهم، دولت جیره‌پرداز

دولت‌های رفاه از نظر برنامه‌ریزی و توانمندی‌های سیاسی، بر فراز جامعه قرار دارند اما تلاش‌شان این است که تابع مردم و جامعه باشند. مهرداد درویش‌پور می‌گوید: «دولت احمدی‌نژاد نه تنها هیچ تبعیتی از جامعه مدنی نکرده، بلکه مهمترین ابزار سرکوب این جامعه نیز بوده است. در واقع این دولت، بخشی از درآمدهای نفتی و ثروت ملی را برای بلع جامعه مدنی صرف کرده است. این دولت در بهترین حالت، بخشی از درآمدهای نفتی را به‌عنوان سوبسید یا جیره‌هایی مانند سیب‌زمینی و سهام عدالت، در اختیار بخشی از مردم گذاشته است.»

شاخص‌های بیرنگ عدالت اجتماعی

اشتغال، افزایش تخصص، شکوفایی توانمندی‌های و تخصص‌های افراد، فرهنگ و تفریحات، تضمین‌های آموزشی، بهداشتی، درمانی از جمله

شاخصهای دولت رفاه هستند. آیا با مرور کارنامه ۳۱ ساله جمهوری اسلامی، می‌توان از دولتی نام برد که به این شاخصها نزدیک شده باشد؟

مهرداد درویش‌پور با اشاره به دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی می‌گوید: «تنها در دوره ایشان بود که برنامه‌ریزی کردند برای نوعی توسعه اقتصادی با الگوی چین و این درعین حال به زیان عدالت اجتماعی هم بود. ویژگی جمهوری اسلامی در کلیت خود، اتکاء به اقتصاد رانتی و تک محصولی نفتی، گسترش جیره‌خواری گروه‌های وابسته به دولت بوده است. مبانی عدالت اجتماعی که گسترش نفوذ و بهبود موقعیت شهروندان است، در حوزه‌های اقتصادی و بهداشتی و رفاهی وجود نداشته است.»

مهرداد درویش‌پور تاکید می‌کند که جامعه ایران در ۳۱ سال گذشته، تنها در حوزه آموزش شاهد بهبودی نسبی بوده است. وی با "کمی" خواندن این رشد، افت علمی در مراکز آموزش عالی و سیاست‌های ایدئولوژیک در این عرصه را نیز به نقد می‌کشد.

مهیندخت مصباح

تحریریه: مصطفی ملکان

19.02.2010